

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228582

UNIVERSAL
LIBRARY

مجموعہ رسائل سلوک طریقہ نقشبندیہ

اعنی

(۱) مراتب الوصول از حضرت شاہ رؤف احمد ضامنجدی

قدس سرہ مع مکتوبات حضرت شاہ غلام علی قلی قلیہ قدس سرہ
و خلاصہ احوال مصنف رح مشتق برہنہ و صل -

(۲) رسالہ سلوک طریقہ نقشبندیہ مجددیہ

از حضرت شاہ غلام علی شاہ صاحب قلیہ قدس سرہ
مع مکتوبات حضرت ممدوح -

(۳) وصیت نامہ از حضرت

خواجہ عبدالحق غجدوانی رحمۃ اللہ علیہ -

در مطبع مفید دکن واقع گلزار حوض -

حیدرآباد دکن طبع شد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل الاولياء خلفاء الانبياء وصير الاحياء وسيلة الابتداء
 وحدد الدين المحمدي عليه الصلوات والتحيات بوجود الاحمد في
 السهرندي وقضله على كثير من العلمين بالسعادة الابدية وعصمه عن
 الزلات بتصديق الايات واحيى قلوب الطالبين بكشف الكرامات
 وخرق العادات وقتل اعداء الدين بسيف اللسان ونور قلوب العابدين
 بعبادة احد المنان والصلوة والسلام على مظهر الاسرار الهاهوتية ومركز
 دائرة اللاهوتية ومهبط الانوار الجبروتية ومنبع العلوم الملكوتية ومفخر
 العوالم الناسوتية سيّد الكونين وامام الثقلين صاحب مقام قاب
 قوسين جدا الحسن والحسين خليل الرحمان وجيب الاله محمد بن عبد الله
 صلى الله عليه وعلى جميع النبيين واله الطاهرين واصحاب الصادقين والاولياء
 والصالحين ومن يتبعهم اجمعين الى يوم الدين - اما بعد فيكون في فقر روف احمد

متخلص رفت مجد دی سبباً و طریقه عفی عنه کہ چون بعضی از احباب و برادران بنی
 مثل عالم علوم عقلی و نقلی مولوی ولی اللہ سنہیلی سلمہم اللہ تعالیٰ استدعای آوردند
 کہ برای ما رسالہ در بیان مقامات طریقه اینقہ مجد دیہ بہ پنجیکہ ابیات

آن قبلہ سالکان یزدان	و آن کعبہ رہروان عجمان
آن شعل محفل ولایت	و آن شمع مجالس ہدایت
آن مہر سپہر حسن و خوبی	و آن ماہ سماء بی عیوبی
آن زیب و ساوہ ہدایت	زینت دہ جاوہ عبادت
آن قطب جہان غوث عالم	قیوم زمان و خیر آدم
آن مقبل رب و سرور رب	رب شکر نخل یشرب
آن دافع قسط قسط و منظر	قسط مرض روان مضطر
موسوم بسم بندہ حق	معلوم بعلم فیض مطلق
فیاض حقایق الہی	دریاے فیوض لاتناہی
غواض محیط علم عرفان	در دانہ بحر حسن احسان
طیار عروج لامکانے	سیار ریاض بی نشانی
کشف دقائق ولایات	و انائے حقایق و کمالات
محبوب جناب کبریائی	شاہنشہ ملک پارسائی
عبد اللہ صاحب دو عالم	دروی شدہ این وصف باہم

	<p>بحسب کرم و عطا و ورثت محي سُنن و مُجدد دین فیضش زکرامت و خوارق</p>	<p>در صدف محیط رحمت دیای علوم و کوه تمکین پُر شد بمغارب و مشارق</p>	
<p>حضرت مولانا و مرشدنا المستی بعبد الله المعروف به غلام علی قدسنا الله تعالی باسم اریه السامی ترا تسلیک فرموده اند بنویس لهذا با وجود عدم فرصت در قی چند به عبارت دل پسند تحریر نمودم و زبان را بطوالت کلام نکشودم و مرتب ساختم این رساله را بر یک مقدمه و چند وصول و یک خاتمه والله الهادی الی سبیل القبول مقدمه در ترغیب بیعت نمودن بدست شیخ کامل و ادب بجا آوردن از دل مع طریق نقشبندی که موافق سنت سنیّه است علی مصدر الصلوات و التحیات بدانکه انسان را بعد از تصحیح عقاید و سایل خبریات لابدیه فقهیه اخذ طریق نمودن از شیخ مقدمه بیعت ساختن بدست پیر منما از اتم همات است که وسیله است بسوی او تعالی و تقدس و امر بدستی این سبیل بلا حجت و حیده بحال توضیح از نص صریح ثابت است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله لاجرم شخصی که ازین راه ارادت بمنزل هدایت نرسید و مرید شخصی نگردد که مرغ روش از نفس قالب به پرید انکس بمصدّق من لا شیخ له فشیخه الشیطان مرید شیطان است و هر چه با و میرسد بواسطه آن لعین بے دین ایمان عیاذاً بالله سبحانه عن ذلک</p>			

خوش گفت آنکه گفت بیت خواجگی بے پیر کردن کار نادانان بود
هر کرا پیرک نباشد پیر او شیطان بود و نیز هم چنانکه طهارت ظاهری منوط
باعتمال شریعت است نزافت باطنی که عبارت از تصفیه قلب و تزکیه نفس است
موقوف بتوصل پیر طریقت پس جستجوی مرشد کامل و نگاهداری هادی آگاه دل
لازم آمد و مقرر است که الطریقه کله ادب پس آداب بخدمت شیخ بجا آوردن
و حکم اورا بجا قبول کردن بلکه منظر فرمان شیخ بودن تا هر چه فرماید اگر چه بظاهر
خلاف آئین شرع و دین نماید آنرا کالوجی المنزل و السنن بحکم حافظ شیرازی ستره
بیت بمی سجاده رنگین کن گرت پیر معان گوید که سالک بخیر نبود ز راه
رسم منزهان و جان و مال خود را در فرمان شیخ دادن و خود را از نظر خویش
برداشتن و پیش سپاردن و کاملیت بین یدی الغسال شدن و هیچگونه اعتراضی
بر اقوال و افعال شیخ نکردن و خود را از خوردن تا زیاده هذ فراق بینی و بینک
نگاهداشتن واجب طریقت شد و اقصای سر را شیخ فرید الدین عطار رحمہ اللہ علیہ
میفرماید ابیا

گر هوای این سفر داری دلا	و امن رهبر بگیر و بس برآ
و در ارادت باش صادق الفیض	تا بیا بی گنج عرفان را کلید
و امن رهبر بگیر ای راه جو	هر چه داری کن نثار راه او
گر روی صد سال در راه طلب	راهبر نبود چه حاصل از آن لقب

بنی رفیقی هر که شد در راه عشق	عمر بگذشت و نشد آگاه عشق
پیر خود را حاکم مطلق شناس	طوطیای دیده کن از خاک پاش
او چو میگوید سخن تو گوش باش	تا بگوید او بگو خاموش باش

و اَيْضاً بدانند که مرشد کامل آنست که ظاهرش بشریعت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آراسته و باطنش از التفات ماسواپیراسته باشد و متصف باشد بصفات کامل و منحرف از خصال رذایل حب دنیا و اهل دنیا گذاشته بخرد و انقطاع از ماسوی داشته باشد و متوسل هر خاندان که باشد از نسبت اکابران و دودمان خط و امر و فیض متکاثر داشته باشد که بدیگران رساند و حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در مکتوبات نوشته اند که طریقی که اقرب است و اسبق و آوفق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اجمل طریقه علیه نقشبندیه است قدس سره الله تعالی ارواح اهلها و اسرار موالیها این بزرگی این خاندان عالیشان و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیّه است علی صحابه الصلوٰه و التحیّیة اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ صحابه کرام علیهم الرضوان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول فوق آگاهی های دیگران شده تم الکلامه الشریف و حضرت ایشان مقلبی و روحی فداه میفرمودند که همین نسبت دوام حضور و آگاهی و سکینت و طمانیت و بریقین صحابه کرام و اهل سنت عظام را حاصل بود

که آنرا بر تبه احسان بتجسیمی نمودند و رینجا کسی خیال نکند که همسری این طائفه علیّه
نقشبندیّه با صاحب کبار و اهل بیت اظهار گردید زیرا که گویم که حضور مرآتیه دارد
که بعضی از آنها فوق از دیگر است چنانچه درین خاندان عالیشان اول حضور یک
بقلب پیدا میشود نگرانی میشود بسو اصل خود که فوق العرش در عالم است همین است نگرانی دل
بطرف بالا نمی باز چون انجذاب واقع میشود از قالب پیده بفوق العرش رسیده مضمحل و مستهلک
اصل خود میگردد و چون بعنایت خداوندی جل شانّه از انجا عروجی واقع میشود نگرانی دل بسو ظلال
افعال الهی میشود که در اصل قلب ناشی ازوست و همین سبب است که حضور احاطه جهات ^{منا} ثبات
بلکه بی جهت میگردد و که جهتی و سمتی شایان آن مقام نیست باز چون معامله این ظلال و ارباب افعال
نگرانی دل بسو افعال میشود و همین سبب است که حضور دیگر نگرانی که مقام بیچونی است و باز معامله
ساک که بذات برسد و رانجا حضوری است مثل حضور نفس خود و نفیس است
از ان لطیفه قلب را که از عالم خلق است پس مرتبه که بفضل کائنات ترا واقع
شده است نگرانی است که مرتبه دارد که نصیب صحابه از مرتبه عالی است
درین مقام اولیا را شامل مگر کسی که حق سبحانه بعنایت خود بطفیل پیغمبر صلی الله علیه
و آله و اصحابه و سلم بان مقام عالی رساند و نیست **ه** اگر با و شب بردیر زن
باید تو ای خواجه بملت مکن و آه و غمزه ذوق و شوق و استغراق و یخود
و دلوله و اضطراب و جد و تواجد و کشف و کرامات و خوارق عادات که اکثر
در ولایت قلبی پیش می آید و مبنی بر کثرت عبادات و شدت ریاضات

و ترک مالوفات و تقلیل طعام و قلت کلام و کم خفتن و کم با خلق بودن است
ازین کبرایان علیهم الرضوان چندان مردی نیستند که ظهور کثرت این امور در تحصیل
علو مقامات قرب ضرور نیست و ایشان بجز و ادراک بشرف محبت خیر البشر علیه
و علی آله صلوات الله الملك الاکبر مرتبه شهود و احسان میرسیدند که ملاکه جمیع مقامات
است و بالاتر از همه درجات و بجهت تصفیه قلب و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق احتیاج
ریاضات شاقه داشتند که در اول نگاه سید الانبیا علیه تحیات الملك الاعلی مسمی
می شد و بعد از قرن صحابه و تابعین اکابران طریقت و پیشوایان حقیقت بر آن
حصول مقامات سلوک که عبارت از توبه و انابت و زهد و قناعت و توکل و رضا
و تسلیم و غیره است مجاهدات شاقه و ریاضات شدید و اختیار کردند حتی که
حضرت خواجه غیاث الدین غیاث پیر پیران امام الطریقه مرهم دلهای درمند حضرت
خواجه بهار الدین نقشبند رضی الله عنه بوجود آمدند ایشان این همه مجاهدات را
برهم قاصره سالکان شاق دانسته بجناب الهی تضرع نمودند و تا دوازده روز هر
بسجده نهاده دعا فرمودند که الهی مرا طریقه عنایت کن که آسان تر باشد و البته
موصول حق سبحانه و عباد ایشان را اجابت فرمود و طریقه اصحاب کرام عنایت کرد
آسان تر است و موصول تر و آن دوام توجه بقلب است و کثرت ذکر بجاظ
مذکور و اقتصار بر فرائض و سنن موکده و توسط در هر امر از نوافل و عبادات
و ترک عادات پس طریقه علیه نقشبندی که عین طریقه صحابه کرام است البته از طرق دیگر

افضل شد و بدست اکابر این طریقه بیعت کردند و سلوک باطن نمودن اولی گشت
و حضرت خواجه فرموده اند که ما مراد اینیم ما فضلیانیم درین طریقه ما مجاهده نیست
از تصرفات این بزرگواران است که توجه فرموده در قلوب طالبان اجرای گرمی
نمایند و القای سکینت میفرمایند و جمعیت از خواطر نقد و وقت سالکان این راه است
و از حالی بحالی بردن و از مقامی بمقامی رسانیدن کار این مقربان گاه **هـ**

نقش بندد ولی بند به هر نقش ننید هر دم از به العجبی نقش و گرمی آرند

نقشبندی عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را

بعد از آن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه بنا بر این طریقه نهاده مقامات
دیگر که ایشان را ابعایت ملک الله اکبر مکشوف شده اند سالکان بالتسلک

میفرمودند و فی زمانها حضرت ایشان که مجدد و طریقه مجددیه هستند و مکمل کمالات

احمدیه افسریت را فرقی مبارکش آرایش داده است و تخت قطیبت را

پای زیبایش زین عطا کرده حق ظل وجود با جود آفتابه بر سراف دیان تا درگاه **هـ**

دار و طالبان را به جمیع مقامات مجددیه تسلک میفرمایند هر یک مقام را با الکا و عالم کشف جذباتی نمایند

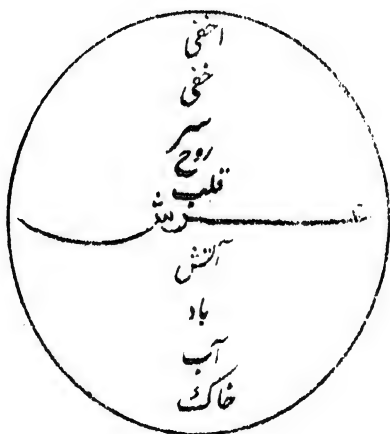
چنانچه من لاشی خود مشاهده نموده ام احوال مکملان ما تقدم که بساعت رسیده بود

بذات مبارکش عیاناً دید بلکه بمصدق شعر **هـ** ترا دیده و یوسف را شنیده

شنیده که بود مانند دیده بکم کسی در امت باین کمال قدرت ظاهر گردید

الحق که وجود ایشان آیتیست از آیات رحمت او تعالی و دلیلیست از

از دلایل حق جل و علا للمؤلف **هـ** از نور فیض باطن آن مخبر زمان به از هندی
تا بروم منور شده جهان به پس سلوک مقامات مجددیه که حضرت ایشان من اقم
مسطور را تلقین فرموده اند تحریر مینایم و بر اے هر مقامی و صلی علیجده می نگارم
وصل اول در بیان دایره امکان و ما میخلق بها بد آنکه انسان مرکب است
از لطایف عشره که پنج از ان عالم امر است قلب روح و سر و خفی و اخفی و پنج
از عالم خلق نفس و خاک و باد و آب و آتش و عالم امر آنرا گویند که بجز و امر کن
پیدا شده است و عالم خلق آنکه بتدیج هوید اگشته پس اول هر سالکی را که دایره
دایره امکان است و شکل این دایره باین پنج است



نصف عالی این دایره از عالم امر است و نصف سافل عالم خلق بود و در نصف سافل
این سیر آفاقی دست میدهد و در نصف عالی این سیر انفسی سیر آفاقی عبارت مشایده انوار
است بیرون باطن خود و برنگهای مختلفه و سیر انفسی دیدن انوار و تجلیات است
در باطن خود سالک را درین مقام باید که قبله همت خود این انوار را گردد و از

مقصد اصلی باز نماند که این همه شعبده ها اند که در راه پیش می آیند باین مشغول
 نباید شد **ه** همه اندر ز من بتو این ست **ه** که تو طفله و خانه رنگین است
 مقصود که حضرت حق است و را این باید فهمید **ه** بس بزرگ یار دل خواهی
 قانع نشوی بزرگ ناگاه ای دل **ه** اصل همه رنگها از آن بزرگ است **ه** من احسن
 صبغة من الله ای دل **ه** باید دانست که حق تعالی چون خواست که انسان را خلق
 فرماید لطایف خمس عالم امر را با پنج لطائف عالم خلق ترکیب داده بر منصه ظهور
 آورد پس لطائف عالم امر که مصفا و مجلا بودند از هفتینی این لطایف عالم خلق مگذر شدند
 و پیش ازین حضور یک حق سبحانه و داشتند بسبب ظلمت مجاوران گم نمودند چنانچه دانسته
 مروارید که در گل و لای افتد و آلوده گردد و نورش نماند پس اول تصفیه لطائف عالم امر
 سالک از جارب و ذکر قلبی و مراقبه احدیت و نهایتا کدورت اینها زایل شده صفائی
 و جلائی پیدا شود و حضور مع الله که در سابق بود حاصل شود و راهی باصل پیدا شود
 که از آن راه عروج نموده باصل و اصل گردند **ه** هر کسی که دور ماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش **ه** این طریق حضرت مجدد بود که سلوک هر لطیفه به تفصیل
 جدا جدا میفرمودند بعد از آن حضرتین راه دراز را کوتاه ساخته اختصار بر تصفیه لطیفه
 تزکیه لطیفه نفس نموده اند که در ضمن لطیفه قلب و نفس تصفیه لطایف اربعه هم میسر میشود
 اما تصفیه قلب اہم مقامات که بکعبه منسوب است **ه** کعبه بنیاد خلیل آذر است **ه**
 دل گذرگاه جلیل اکبر است **ه** وَعَهْدَنَا إِلَىٰ اِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ اِنَّ طَرِيقَنَا

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالزَّكَّاءِ التَّجُودِ اشارت است باین معنی فرمان ستاد
 مابوسے ابراہیم و اسمعیل آنکہ پاک سازند خانه مرا کہ دل بہت از خطرات ماسوا و
 لوث دنیا و حرص و ہوا و تمنا و آرزو ہا برای طواف کنندگان کہ واردات
 الہیہ است و عاکفین کہ احوال الہی راسخ است و رکوع کنندگان و ساجدان
 کہ احوال موجب تشع و تضرع است پس اول منظور تصفیہ و تجلیہ قلب است کہ منظر حلال
 الہیہ گردد و مورد واردات الوہیہ شود ۵ اول برو بخانہ دگر میہمان طلب
 آئینہ شود وصال پری طلعان طلب ۶ مراقبہ احدیت ذاتیکہ احد است بیچون
 و بیچگونہ در لحاظ داشتہ انتظار فیض از ان مرتبہ مقدسہ مینمایند منشاء فیض ذات احد
 و مورد فیض لطیفہ قلب ذکر قلبی اسم ذات و طریقش آنست کہ زبان را بکام پیاہند
 و لفظ مبارک اللہ اللہ از قلب صنوبری بزبان خیال مینمایند کہ تا حرکت در دل پیدا
 و مفہوم اسم مبارک اللہ کہ ذاتیت جامع جمیع صفات کمال و منزہ از نقصان و
 زوال در لحاظ دارند و پرواخت وجود ذہنی مینمایند ذکر را یا و کر میگویند و قتیکہ
 توجہ و حضور ملکہ شود آرا یاد داشت ۵ دارم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال ۶
 در دل ز تو آرزو و در دیدہ خیال ۶ و دل را از خواطر آئیدہ و گذشتہ محفوظ
 دارند و این را بگنجداشت خواطر می گویند کہ ہرگز خطرہ ماسوا را در دل راہ ندید
 ۵ ترا یک پند بس در ہر دو عالم ۶ ز جانت بر نیاید جز خدا و م ۶ و ہر لمحہ
 و ہر لمحہ توجہ خود بدل و توجہ دل بحضرت حق سبحانہ دارند و این را وقوف قلبی مینامند

۵ مانند مرغی باش بان بر بینه دل پاسبان : کر بینه دل زایدت مستی شود
 و قهقهه : و بعد از چند بار ذکر به تضرع و انکسار تمام می گویند خداوند مقصود و مقنی
 و رضا تو محبت و معرفت خود بده و این را بازگشت گویند و انکسار بزرگترین
 اسباب این راه است ۵ این ملک بزور سُخری نمی شود : این فتح جز شکست
 میسر نمی شود : و حضرت ایشان امر بخواندن این شعر هم میفهمد مابین ۵
 اے خدا قربان احسانت شوم : این چه احسانست قربانت شوم : و قوف
 قلبی و نگه داشت خاطر در هر لحظه و لمحہ شرط این راه است و یاد کرد و یاد داشت
 و بازگشت و هوش در دم که عبارت از واقف بودن نفس است تا بغفلت
 نه بر آید نیز می باید ۵ ندانم چه فسون کرده که می بینم : زمان زمان تو مایل
 نفس نفس مشتاق : و ذکر نفی و اثبات و طریقی است که نفس را زیر ناف جاس
 نموده کلمه کارا از ناف کشیده تا بدماغ و کلمه الله از دماغ بکتف راست آورده
 کلمه الا الله را بر دل ضرب کند بحیثی که گذارش بر لطائف خمسہ افتد و معنی کلمه
 طیبہ که نیست هیچ مقصود بخود ذات پاک بالحاظ نیستی خود و اثبات هستی او تعالی
 بلحاظ دارند هر گاه که نفس تنگی کند بگذارند و کلمه محمد رسول الله بگویند و گفتن این
 بخیاال است بی حرکت اعضا و عدد طاق ملحوظ دارد سه بار یا هفت بار یا نه بار
 یا یازده بار بگویند و این را و قوف عددی خوانند و گفته اند که این ذکر در
 یک نفس چون به بیست و یک عدد و برسد با شرایط معتبره که لحاظ معنی است و

و نگه داشت خاطر و توجه الی الله و نتیجه بر آن مترتب نشود از وید نیستی و فنا و
امثال آن به بے حاصلی این عمل دلیل نکند و باز از سر گیرد که شاید فتوری رفته
باشد در شرایط و هر گرا حبس نفس ضرر رساند بے حبس کند و نیز حضرت ایشان
ما فرمودند که کلمه طیبه لسانی را بر اے زوال رذایل مثل کبر و عجب و حسد
و کینه و خست و دناوت و بی صبری و بی قناعتی و غیر هم نافع تر است
باین لحاظ معنی که از لا اله نفی کبر خود بکند و از الا الله اثبات حُب خدا یعنی لا کبر
الاحب الله و بهمین طور مشق زوال هر خصلت رذیله خود بکند هر قدر که کلمه طیبه
خواندن میسر شود باین لحاظ معنی بخواند بسیار مفید است و از حضایل رذایل
رفتن و بجا آمدن میدان بهمین است سفر در وطن که اصطلاح این طایفه علیه واقع
است - رالبطه - و آن صورت مرشد روبروی خود تصور نمودن است
بوقت ذکر و این بر اے دفع خواطر کبریت احمر است **س** سایه بهر
به است از ذکر حق : اشاره بهمین معنی نموده است و نیز گفته اند که ذکر تنها
بے رالبطه موصل نیست و رالبطه تنها با رعایات آداب کافی است و البته موصل
است **س** زان روی که چشم تست احوال : محبوب تو پیر تست اول :
پس مراقبه احدیت و ذکر اسم ذات و نفی و اثبات با و قوف قلبی و نگه داشت
خواطر و بازگشت و رالبطه شیخ درین دایره امکان می کنند و اسم ذات چنانکه
از قلب میکنند از هر لطیفه از لطائف عالم امر و خلق می کنند محل لطائف عالم امر

محل لطیفه قلب زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت تا بل به پهلواست و محل لطیفه روح زیر پستان راست بفاصله دو انگشت و محل لطیفه سر برابر پستان چپ بفاصله دو انگشت طرف سینه است و محل لطیفه خفی برابر پستان راست بفاصله دو انگشت بطرف سینه و محل لطیفه اخفی در وسط سینه واقع است انوار لطائف نور قلب زرو است و نور روح سرخ و نور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفی سبز و هر یک لطیفه ازین لطائف عالم امر زیر قدم پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام العزم است قلب زیر قدم آدم است روح زیر قدم حضرت ابراهیم و حضرت نوح است و سر زیر قدم حضرت موسی است و خفی زیر قدم حضرت عیسی و اخفی زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوٰه و التحیات لطائف عالم خلق - لطیفه نفس محل آن در پیشانی است و یک لطیفه تمام قالب است که مرکب است از پنج عناصر پس این همه لطائف هفت شدند ازین هر لطیفه ذکر اسم ذات هزار هزار میکنند اول لطائف ذا کرمی گردند بعد از آن بغایت الهی و از توجه مرشد در دل حضور و جمعیت پیدا می شود و لطائف دیگر را نیز حضور عبارت از مگرانی بسوی فوق که آنرا تعبیر از مرتبه شهود و احسان و یادداشت هم می کنند و خلوت در انجمن که یکی از اصطلاحات این طریقه است نیز همین است که دل بمشاهده یار می باشد و دست بکار از برون در میان بازارم و در درون خلوتی است بایارم و از غلبه

این احوال سالکین باین میشود و جمعیت عبارت از بی خطرگی است یا کم خطرگی
 هرگاه که در دل حضور پیدا شد پرداخت حضور می نمایند که مقصود از ذکر همین است
 پس دل اجذبات می آیند و آن کشته شده است بسوی بالا بعد از آن بر قلب ارواح
 وارد می شوند و هر واردیکه می آید سالک را از خود می رباید و معدوم نماید این
 احوال مبتدیان این طریقه شریفه است **فرد سیر** دارد و محبت چشم گر بینا شود
 جاوه راه فنا بسم الله دیوان است و درفته رفته این واردات بتواتر می رسند
 و از تواتر بتواصل می انجامند و این واردات وجود عدم نیز گویند **وصل عدم**
 اگر توانی کرد و کار مردان مردوانی کرد و بهر یک لطیفه عالم امر را جذبی پیدا
 می گردد و عروجی واقع می شود حتی که باصل خود فوق العرش و اصل می شوند و در اصل
 مستهلک و مضاعف میگردند گویا که فانی و معدوم میشوند فنا و جذبه عبارت از همین مقام
 است و ریخا فنا مطلق حاصل نمیشود باز از توجه مرشد لطائف خمس را از اصل خود
 عروج واقع میشود حتی که تمام دایره امکان قطع نموده بدایره ولایت صغری که
 دایره ثانی است میرسند - **وصل دوم** در بیان ولایت صغری - ولایت
 ولایت اولیای رضی الله عنهم و در اینجا سیر و تجلیات ظلال اسما
 و صفات حضرت حق است که در حقیقت اصول اصل
 است شگرف باید دانست لطائف خمس اند مسهی بولایت
 در عالم مثال مکشوف میشوند صغری
 همچون و به جهت اند و لهذا

وصل دوم

دایره ظلال اسما
 که در حقیقت اصول اصل
 لطائف خمس اند مسهی بولایت
 صغری

تغییر مقامات بدو اثر مناسبه یافته اند که وارثه هم از جهت عاریت و از
سمت خالی والا بقول حضرت ایشان با قلبی و روحی فداه جائیکه خداست داوره کجا
بدانند که درین مقام مراقبه معیت میکنند و هو معکم انما کنته یعنی
مفهوم این آیت در لحاظ داشته که حق سبحانه باماست معیت او بهر لطیفه ماست
و بهر موی جسم ما بلکه هر ذره از ذرات جهان متوجه می شوند و ذکر اسم ذات
و نفی و اثبات بلحاظ معیت میکنند معیت حق با خلق از نفس ثابت است اما علما
معیت علمی گویند و صوفیه معیت ذاتی درین تردد و تشنگی نباید افتاد و همین لحاظ
باید کرد که حق تعالی باماست آنچه معیت سزاوار است و نفس قرآنی بر آن
ناطق است باید فهمید که در گردباد خاک نظر نمی آید و قیم او باد است و با ذره
ذره اوست یعنی باد سبب لطافت از نظر مخفی است همچنین جان که با سرین مو
جسم است و قیم و لیت نظر نمی آید پس معیت او تعالی که بی چون و بی چگونه است
چگونه مدرک ما گردد و در فهم قاصر ما در آید اما او باماست و قیم ما للؤلؤف
رافت که معیتش بار ایمان است گوئیم مثال تابدانی زین نیست
کن غور بگرد باد و قیم باد است جان قیم جسم و اوست کان قیم جان
درین مقام ذوق و شوق و آه و نغمه و بے تابی و وای و یلا و ولوله و صیحه و وجد
و تواجد و رقص و هیجان نقد و وقت سالک می شود و حضور دایمی که عبارت
از مگرانی قلب است بسوی فوق میسر گردد و للؤلؤف

رفت از سحر تو نے دل تہ وبالادوٰں بلکہ واغلیست بسینہ کہ چولالہ دارو
 بنما قامت بالا کہ بیادوت تاکے دیدہ دل نگرانی سوی بالا دارد
 و رفتہ رفتہ این حضور ایا را احاطہ می نماید و تمام بدن را در می گیرد و ربا
 فرما گئی بحال رفت از مہر از زر گس تو باد ہزاران خشم است
 جسمی وارو کہ بھبہ نظارہ از پاتاسر بین سر اسر خشم است
 و بعضی را توحید و جودی مکشوف میشود بسبب کمال محبت غیریت از نظر مرتفع
 می شود و خود را عین محبوب می بیند و لغرہ انالحق و سبحانی میرند چنانچہ اکثر
 اولیاء اللہ درین مقام باین کلام مشکم شدہ اند و باین ترانہ مترنم احو جام گوید
 مازوریایم و دریا ہم زماست این سخن داند کسی کو آشناست
 مولانا مغربی میفرماید **س** ز دریا موج گوناگون برآمدہ زیچونے
 برنگ چون برآمدہ این سئلہ احتیاج تفصیل ندارد کہ کتبہا از ان مکتوست
 این قدر باید دریافت کہ این احوال در راہ پیش می آید و مقصود کہ او سبحانہ
 است و راء الورا است ثم و راء الورا **مثنو**
 چگویم با تو از مرغے نشانہ کہ با عنفتا بود ہم آشیانہ
 ز عنقا ہست نامی پیش مردم ز مرغے من بود آن نام ہم گم
 و نفس الامر مخلوق عین خالق نیست محادث قدیم نے این احوال از غلبہ محبت
 دست می دہد چنانچہ احوال مجنون است **رباعی**

مجنون بخيال زلف لیلی در دشت
در دشت بخت و بجای لیلی گشت
میگشت بدشت و بر زبانش لیلی
لیلی میگفت تا زبانش میگشت

آخر الامر از غلبه محبت و عشق حالت او تا با بنجار رسید که لغره انا لیلی میزد این
راستم مسطور را نیز این احوال در پیش آمده بود چنانچه یک شنوی مسمی با سرار
الطیور و غزلیات متفرقات متضمن این معارف و اسرار تصنیف کرده بود
چونکه بتوجه حضرت ایشان نسبت فوق ظهور کرده معلوم شد که این احوال بود که در
راه پیش می آید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین دایره ولایت صغری فنا
و بقای لطایف خمس عالم حاصل میشود - و قنار لطیفه قلب عبارت است
از نسیان ماسوی فرضاً صاحب این فنا را عمر هزار ساله بدهند هرگز خطره غیر درویش
مخطور نگردد - **ه** نهین ممکن که خطره غیر کا دل بین کمی آید : کیکی یادین
سب کچه بجلانا اسکو کته هین : و صاحب این فنا را تعلق علمی و جسمی نمی ماند و نه
از شادی جهان شاد می شود و نه از غم کیتی عکین **ه** شادی و غم نه گنجد در محلی
ما یم : و فعل از خود از تمام عالم مسلوب می یابد و بقای لطیفه قلب
آنکه افعال خود را و افعال جمیع ممکنات را ناشی از فعل حق سبحانه و اند الاضار
هو الله و النافع هو الله اگر کسی این شخص را بر بخاند یا چیرے عطا کند
ابتداءً اگر ایلام و الغام هر دو از حق دید عارف است و اگر بعد از فکر
منسوب بحق سبحانه تعالی ساخت متعرف است نه عارف شتان مابینهما

اول صاحب بقا را تم است و ثانی ناقص و فناء لطیفه روح عبارت است از معدوم یافتن صفات خود و صفات جمیع ممکنات مثل سَمْع و بَصَر و آراوه و قدرت و غیره - و بقا یافتن صفات حق است بجا آن فناء لطیفه سرگم یافتن ذات خود و ذات همه عالم است و بقا و دیدن ذات حق است بجا آن - فناء لطیفه خفی فانی شدن در صفات سلویه حضرت حق است - و بقا باقی شدن بآن و تفرید جناب کبریا است از جمیع مظاہر فناء لطیفه اخفی گذشتن از اخلاق خود است و بقا متعلق با خلاق حق سبحانہ شدن حضرت ایشان قدس سرہ این را قم مسطور را درین مقام مراقبہ ہر لطیفہ جدا جدا میفرمودند مراقبہ لطیفہ قلب در دل این لحاظ باید کرد کہ فیض تجلی افعالیہ الہیہ کہ از قلب مبارک حضرت جناب سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقلب حضرت آدم علیہ السلام آمدہ است بواسطہ پیران کبار در قلب من می آید ارواح طیبہ پیران سلسلہ را بسان عینک در میان ملحوظ باید داشت مراقبہ لطیفہ روح بطیفہ روح توجہ نمودہ این لحاظ باید کرد کہ فیض تجلیات صفات ثبوتیہ الہیہ کہ از ارواح مطہرہ حضرت سید البشر علیہ الصلوٰۃ اللہ الملک الاکبر بروح حضرت نوح و حضرت ابراہیم علی نبیایا و علیہما الصلوٰۃ و التسلیم رسیدہ است و در روح من بواسطہ پیران کبار می آید مراقبہ لطیفہ سر بہ لطیفہ سر متوجہ شدہ انتظار فیض شیوانات ذاتیہ الہیہ کہ از لطیفہ سر حضرت خاتم النبیین علیہ افضل الصلوٰۃ المصلین

بطیفة سر حضرت موسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوات اللہ الملک الاعلیٰ رسیده است در
 لطیفة سر خود بواسطه پیران کبار می نمایند مُراقبه لطیفة خفی بطیفة خفی متوجه گردید
 انتظار می کنند که فیض صفات سلبیة الهیة از لطیفة خفی خاتم الرسل مخفی حضرت
 عیسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام رسیده است بواسطه پیران کبار بر
 خفی من میرسد مُراقبه لطیفة اخفی لطیفة اخفی را خود را مقابل اخفی حبیب
 خدا صلی اللہ علیہ وعلی آله وسلم داشته انتظار فیض شان جامع الہی مینموده باشد
 و پیران کبار را بزرگ عنیک در میان ملحوظ دارد که واسطه فیض اندازین مُراقبت
 فیض بسیار می آید باید دانست که در هر مُراقبه لحاظ نشاء و مورد فیض
 نمودن ضروریست که مُراقبه بر وزن مفاعله و باب مفاعله در میان دو کس
 می آید و در مُراقبه لطیفة قلب نشاء فیض افعال الہی است و مورد فیض لطیفة قلب
 و در مُراقبه لطیفة روح نشاء فیض صفات ثبوتیة الهیة است و مورد فیض
 لطیفة روح و در مُراقبه سر نشاء فیض شیونات ذاتیة الهیة است و مورد
 فیض لطیفة سر - و در مُراقبه لطیفة خفی نشاء فیض صفات سلبیة الهیة است و
 مورد فیض لطیفة خفی - و در مُراقبه لطیفة اخفی نشاء فیض شان جامع الہی است
 که شامل است صفات ثبوتیة و سلبیة و شیونات را و مورد فیض لطیفة اخفی
 فائده بدانکه لطائف خمسة عالم امر زیر قدم انبیاء الوالغزم اند چنانچه بالا گذشت و هر سالک
 نسبت خاص از لطیفة ازین لطائف میشود و فیوضات و برکات الهیة از ازان راه می آیند آن سالک

بمشرب آن بنی می نامند چنانچه اگر از راه قلب باشد آدمی المشرب می گویند
 و اگر از راه روح باشد ابراهیمی المشرب و اگر از راه سراسر است موسی
 المشرب و اگر از راه خفی است عیسوی المشرب و اگر از راه اخفی است
 محمدی المشرب خوانند و ایضا بدانند که مبادی تعینات انبیاء کرام علیهم السلام
 اسماء الهی اند جل شانہ و مبادی تعینات اولیاء عظام ظلال آن پس هر ظلیکیه مبدی
 تعین سالک است اصل آن ظل اسمی است که مبدء تعین بنی است از انبیاء
 کرام و آن سالک بمشرب آن بنی منسوب است و ولایت آن سالک همون لطیفه
 ایست که زیر قدم آن بنی است علیه السلام این بنده لاشی را که حضرت الشیخ
 این مراقبات تعین فرموده بودند و در مراقبه سیر احوال عجب مشاهده مینمود و
 یک آنس خاص بحضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و التسلیم پیداشده و علامات
 موسی المشرب ظاهر گشتند درینجا دقیقه ایست باید دانست که دایره ولایت
 صغری دایره ظلال اسماء و صفات است و درین دایره سیر لطایف خمس عالم
 امر و فنا و بقا و هر یک میر می شود و سیر لطایف خمس در تجلیات افعالیّه
 و صفات ثبوتیه و تشیونات ذاتیه و صفات سلبیّه و شان جامع الهی میشود
 پس چگونه صورت بند و گوئیم که سیر این لطایف خمس درین ولایت صغری
 تمام نمی شوند بلکه در دایره اوسله ولایت کبری که دایره اسماء
 و صفات و شیون و اعتبار است با انجام میرسد

وصل سوم در بیان ولایت کبری - ولایت کبری ولایت

انبیاء کرام است

متضمن سه دایره

و در سیر نصف

اولی تجلیات

زاید میشود

عالی تجلیات

و در دایره ثانیه

علیم السلام و این دایره

و یک قوس است

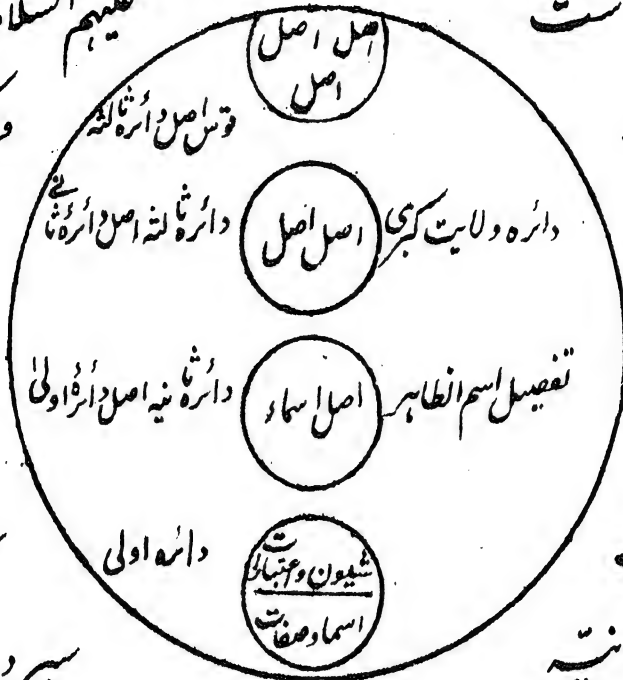
سافل دایره

اسماء و صفات

و در سیر نصف

شیوات دایره

سیر در اصول اسماء



و صفات می شود و در دایره ثانیه اصول آن اصول و در قوس اصل آن اصل

اصل در دایره اولی - مراقبه اقربیت میکنند مراقبه اقربیت

مفهوم کریمه نحن اقرب الیک من جبل الودید که حق سبحانه از ما بمانزود

است و لحاظ داشته انتظار فیض از آن مرتبه مقدسه می نمایند نشاء فیض ذات

بلحاظ اعتبار اقربیت و مورد فیض لطیفه نفس است بشرکت لطایف خمس

عالم امر بقطع این دایره سیر لطایف خمس عالم امر تمام میشود و تصفیه آنها بحال

می انجامد بعد از آن شروع سیر سالک در دایره ثانیه واقع میشود و از فطرت

سحاب فیوض و برکات آنجا تهذیب و تزکیه لطیفه نفس بهم میرسد گویا غسل کرد

از آله روایل می نماید و خلعت صفات حمایه می پوشد و درین مقام مراقبه

محت

میکنند **مراقبه محبت** **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** مفهوم این آیت شریفه
 یعنی ذاتیکه در میان من و او رشتۀ محبت است در لحاظ داشته انتظار فیض ازین
 مرتبه مقدسه بنمایند منشاء فیض ذاتیت بلحاظ اعتبار محبت و مورد فیض لطیفه
 نفس که عبارت از انای شخص است و در دائرۀ ثالثه و قوس نیز همین مراقبه
 محبت می کنند و مورد فیض همون لطیفه نفس است و در سیر این دائرۀ ولایت
 کبری که متضمن سه دائرۀ و یک قوس است توحید شهودی و فنا و اناد استلک
 و اضمحلال در نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر و عالم راضل وجود و توابع
 وجود حضرت حق سبحانه یافتن و فنا و ذایل صفات و تخلق با خلاق نیک و سید
 و در دائرۀ اولی این ولایت سالک را از عنایت الهی و از توجّهات مرشد توحید
 شهودی منکشف میشود و آن دیدن انوار ذات است در صور و اشکال ممکنات
 سالک درین مقام عالم را برنگ آئینه می بیند و در سرائینۀ نظارۀ جمال محبوب
 حقیقی میکند اما در مراتب جز افتادن نخل صورت نه بند و مولانا مغربی میفرماید
ه چون عکس رخ دوست در آینه عیان شد بر عکس رخ خویش نگارم نگران شد
رباعی للمولف رفت بختش دلت چون نالاست به نظارۀ او بکن چرا سرگردانست
 عالم همه مرآت ظهورست درو به هر شکل که هست عکس روی جانانست و در
 دائرۀ ثانی این احوال قوی میگردد و استلک و اضمحلال در نسبت باطن پیدا
 میشود و خود را عدم و فانی می یابد و آنکه گفته اند التوحید اسقاط الاضافات

درین مقام حاصل میشود قول خواجه عبید الله احرار قدس سره نا محقق گفتن
 آسان است و انارادور کردن مشکل شعر این معنی است ۵
 تو باش اصلا کمال نیست پس رود و گم شود وصال اینست و بس
 کمال این احوال بعد قطع تمام دائره ولایت کبری جلوه ظهور می نماید در درگاه
 ثلثه فناء انارزاده ترمی شود و رذایل تبدیل بجای می یابد و راضی و مرضی
 می شود و خشنوا و ازردگی ها میرود و در قوس کمال فدا انا دست میدهد
 که سالک هرگز اطلاق من بر خود نمیتواند کرد بشرط اسلام حقیقی مشرف میشود و
 خلعت شمع صدر بقا است او می پوشاند درین مقام بعضی سالکان انشراح چنان
 می بینند که گویا زمین و آسمان در سینه شان درآمده است ۵
 ملا گوید که رفت احمد فلک ۵
 سرمد گوید فلک با حمد در شد
 بقطع این دایره که متضمن سه و نیم دایره است سیر اسم ظاهر تمام میشود و حضرت
 مجدد رضی الله عنه فرموده اند که درین مقام مطمئن بر تخت صدر جلوس میفرماید
 و بمقام رضا ارتقا می نمایند این موطن انتهایی ولایت کبری است و نیز
 باید دانست که نفس لطیفه است از لطایف عالم خلق که رب و لیب عناصر رابعه
 است جامع خصایل رذایل هر چهار و حاوی خصایص دنی طین و تار و متواد
 اگر چه بقطع این دوا رتزکیه لطیفه نفس محمول می پیوندد و خصایل رذایل مبدل
 بحسنات میگردد لیکن دنارت و تلون و کبر و رعونت که ناشی از عناصر رابعه

است هنوز اندفع آنها بالکلیه متعذر است تا وقتی که ترکیه عناصر راجعه نشده است
ازین روایل مخفی نیست نشاء آنها برجاست پس تا اینجا سیر اسم الظاهر که عبارت
از سیر صفات الهیه است بے ملاحظه ذات تمام می شود و درین مقام مراقبه
مسمی اسم الظاهر نیز می کنند و مورد فیض لطیفه نفس با لطایف خمس عالم امر ملحوظ دارند
بعد از آن سیر اسم الباطن در پیش می آید و آن عبارتی است از سیر صفات با متراج

ذات و آن مقام را تعبیر مدائره و لایت علیا نموده اند و وصل چهارم
در بیان دائره و لایت علیا و لایت علیا و لایت طار علی است علیهم
السلام درین مقام سیر در اسم الباطن شروع میشود و ترکیه عناصر ثلثه سوا
عنصر خاک بحصول می انجامد درین دائره مراقبه مسمی الباطن می کنند

وصل چهارم

نشاء فیض ذاتیت که نام دس الباطن است

و مورد فیض عناصر دائره اسماء واجبی است ثلثه یعنی آتش و باد و

آب درین مقام که تفضیل اسم الباطن است که یکدرجه از سالک سیر و تحلیات

صفات با متراج اسم الظاهر حضرت ذات اقرب است این اسم ذات میسر می شود

و گاهی تحلی ذات بسبب تعینات ملائکه گرام اند علیهم الصلوٰۃ بی پرده صفات

هم متجسلی میشود و عاشق و السلام بیچاره را از جامی برد

دیدار می نمائی و پیر می کنی بز بازار خویش و آتش ماتیزی کنی

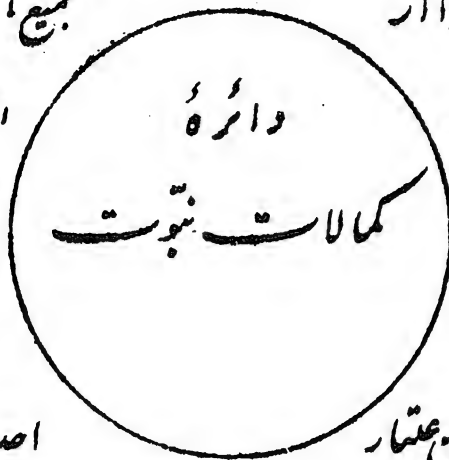
چونکه حضرت ایشان مقلبی و روحی فداه درین دائره بدین لاشی توجه

فرموده بودند عرضی متضمن احوال خود بحضور گذرانیده بود فقره چند از آن
نوشته میشود که احوال باطن خود چه عرض نموده شود از روزیکه مراقبه می
الباطن ارشاد شده است وسعه در نسبت باطن و کثرت فیض نقد حال است
اما آن نسبت که قبل ازین بهزار رنگینی جلوه گر بوده و بعد رنگینی رو می نمود مفقود
شده الحال فیض فایض میشود مثل دریای عمان بے امواج و لوله و اذواق
و نسبتی ظهور می کنند لبان بحر سیکران بی طلاطم لغره و اشتواق بخودی می آید لکن
ممتزج بعد شعور و استغراقی رو میدهد اما مصق بهزار صحو و سرور آن ذوق و
شوق و لغره و بیابانی و اضطرابی رو بزوال آورده عین و اثرش نمانده
کجا آن و لوله و آن لغره ها که زمان جلگی ماند یک سو
ز جودش بارش فیض الهی که ببارد بهر دم لا تناس
همه مستهلک و معدوم میگشت نه جز فیض صفا مفهوم میگشت
غریق لجه حیرانی ام من به رسیق بهدم و نادانی ام من
بار آن فیض بر عناصر ثلثه چندان می بارد که سدا پارا در حیرت می آرد
نسبت تحتانی را ازین نسبت هیچ نسبتی نیست در وسعت و علایین مثل دریا
ست و آن قطره بلکه از آن هم کوتاه و در لطافت و صفا این مانند شربت
نبات است و آن عناله قند سیاه انتهی - باید دانست که درین ولایت
علیا که ولایت ملا اعلی است کثرت نوافل با طول قنوت ترقیاست

می بخشد و در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم السلام تهلیل لسانی و در
ولایت صغری که ولایت اولیاست ذکر قلبی اسم ذات و نفی اثبات موجب
ترقیات میگردد و تا باینجا که سالک بعایت خداوندی جل سلطان و بتوجهات
پیر کامل و سیر و سلوک بهم رساند که دو پر پرواز بر اے طیران عالم قدس حاصل
می نماید گویا هنوز قدمی در راه مقصود نهاده لیاقت راه رفتن پیدا کرده است
که احسن ای جسم او کی بج از عالم امر بود و مصفا شدند و نفس که از عالم خلق است
مزکی گشت و عناصر ثلثه از ذایل کجاست مبدل گشت باقی ماند یک عنصر آنهم
سبب مجاوران پاک شده بعد از آن از دو پر پرواز که سالک را عیان
شده اند یکی از آن قطع نمودن سیر اسم الظاهر است که نهایت ولایت کبری
است و دیگر طی کردن سیر اسم الباطن که منتهای ولایت علیاست پرواز
عالم قدس میباشد و از اسماء و صفات گذشته سیر در ذات میفرماید و آن
مقام را تعبیر بر اُره کمالات نوت نموده اند و **وصل پنجم** در میان اُره
کمالات نوت این مقام بالا صالت مقام انبیاء کرام است علیهم السلام
به تبعیت و وراثت هر کرا باین دولت مشرف فرمایند مصرع باکریمان
کارها دشوار نیست در این دایره وصول بذات مقدس است - و
مستشف می شود و مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی و درین مقام
سیر قاب قوسین او ادا شده ظاهر میشود بعایت الله سبحانه درین اُره

بسم الله الرحمن الرحیم

مراقبه ذاتیکه معرّا از
 منشأ فیض ذاتیت که
 معرّا است و از همه
 آن اعتباراتیکه در
 یعنی در دائرہ امکان اعتبار
 صغری اعتبار معیت و در دائرہ ولایت کبری لحاظ اقربیت و محبت و دور
 ولایت علیا اعتبار الباطن بود درین مقام ازین اعتبارات ذات را معرّا
 در لحاظ داشته انتظار فیض از ان مرتبه مقدسه می نمایند و مورد فیض عنصر خاک
 است بالا صافانه و به طبیعت عناصر دیگر نیز ازینجا مرتبه خاک باید دریافت که هر قدر
 که درین عالم پست واقع شده است همان قدر قدر و منزلت این در آخرت
 جل سلطان بلند است که هیچ عنصری را سوا سے عنصر خاک از تجلی ذاتی دائمی لُفِیسی
 نیست ۵ زمین زاده بر آسمان تاخته ۵ زمین و زمان را پس انداخته ۵
 الحق شکستگی و پستی و گدازگی و ترحمی موجب درستی کار و بلندی حال است ۵
 در بهاران سکه شود سر سبز رنگ ۵ خاک شو تا گل بر وید رنگ ۵ درین
 مقام که قطع یک نقطه بهتر از جمیع دوائر مقامات ولایت است حضوری آیه تامل
 میشود و پیش طلب و اضطراب شوق زایل میگردد و حال و مقال ازینجا کوتاه است
 لا تدرک الا بصار بر صدق حال گواه است ۵



بطراز و امن نماز او چه ز خاکساری رسد ز روان مژده به بلند می که ز گرد سمرقند عار
 در اینجا مراقبه ذاتیکه منشا رکالات نبوت می نماید و نظاره ذات بی پرده
 صفات میسر میگردد و وصل عریانی نصیب صاحب این کمالات می شود ساکن
 که قطع سیر اسم الظاهر و اسم الباطن میفرماید بعد تمامیت هر دو سیر اسم که مشتمل
 هزاران حجب و پرده هاست از هر پرده گذشته بجهل بے پرده گی می در آید
 و وصل عریانی یاربے مزاحمت اغیار دل ماتم زده فراق را مسرور مینماید با
 رفتن راه محبت ز تو گویم صوب رخ زیبایش نه زبید که به بینی نقاب
 وصل عریانی آن یار اگر میخواهی بگذر از ظاهر و باطن که سمنیت حجاب
 باید دانست که در دایره اولی که دایره امکان است دل را حضوری
 بعین الغیب پیدای شود و در دایره ثانی که دایره ولایت صغری است
 آن حضور احاطه جهات سه می نماید و سرایا را میگرد و در دایره ثالثه
 که دایره ولایت کبری است آن حضور کم میشود و با دراک نمی آید چنانچه حضور نفس
 خود که حضور است و خیال حضور نیست بلکه بعد قطع دایره اولی ولایت کبری
 که سیر لطائف خمس عالم امر تمام میشود و شروع سیر لطیفه نفس که از عالم خلق
 است میسر میگردد و اطلاق حضور بهم در آن مقام نمیتوان نمود در اینجا و در آن
 مقام که سیر عناصر راجعه میسر می شود اتصالی است بیچون که با دراک بیچون مدرک
 می گردد و خوش گفت **ه** اتصالی بے تکلف بے قیاس بهست

رب الناس را با نوع ناس : روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بستره
 الاقدس میفرمودند که در هر لطیفه از لطایف عشره حضوری باید با کیفیت
 و اتصالی باید به کیفیت ازین سخن مفهوم میگردد و که اول در هر لطیفه حضوری
 پیدا می شود و کیفیت هم می باشد که مقام شهود و مشاهده است و چون سیر
 آن لطیفه با تمام سیرسد و مسافت در میان نمی ماند اتصالی میگردد و که انجام
 کار رفع حضور است که مقام اتصال است چه حضور و مشاهده و ال برنامهای
 مقام است و قتی که مسافت نماید اتصالی پیدا شد انجام حضور کجا و مشاهده کرده گردان
 مقام باز ایمان بغیب میسر می شود لکن این ایمان بغیب نه مثل ایمان بغیب
 است که لغیب عوام است که ایشان از شهود و مشاهده رفته اتصالی پیدا
 کرده ایمان بغیب حاصل نموده اند و عوام در مقام شهود هم نرسیده
 نشان مابینهما این مقام را از مثالی واضح می گردانم که مثلاً دست شخص
 پشت است بیقین میدانند که دست من نیست این ایمان عوام مومنان
 است که بغیب است و چون آن دست را آورده رد بر و چشم خود را
 مشاهده دست حاصل شد این ایمان متوسطانست از اولیا که ام رحمة الله
 علیهم بلکه تمامی اولیا انتهای مقام تا مشاهده گفته اند و قایل ایمان شهودی
 اند مگر حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه و را در این فرموده اند و آن نیست که
 آن دست که پس چشم بود آمده بر مرد مک دیده برسد پس شهود نماید درین مقام

کمال

باز ایمان بعیب حاصل گشت که نصیب اخف خواص است باید دانست که بعد قطع این دایره سیر در دایره کلمات رسالت واقع میشود و وصل ششم در دایره کلمات رسالت این مقام مخصوص بالاصالت بانبیاء مرسل است علیهم الصلوة والتحیات و بتعبیت و وراثت هر کرا باین دولت مشرف فرمایند **هـ** با کریمان کارها دشوار نیست و درین دایره مراقبه

ذاتیکه مشار کلمات
مشار فیض ذاتیست
از ان ناشی است و
که بعد از تقصیه و تزکیه لطیف
رسالت است مینمایند
معراکه کلمات رسالت
مور و فیض هیئت عدالتی
عشره حاصل شده و بحض فضل



خداوندی جل سلطان ترقی درین مقام واقع میشود و محل اعمال را درینجا نیست هر کرا می خواهند می نوازند و هر کرا می نوازند خلعت جهالت و نکارت بقا است او می پوشانند سبحان الله هر اران علوم قربان این جهالت است و صد هاست نقدق این نکارت للولف **هـ** این آن جهالتیست که فوق علومهاست و این آن نکارتی است که عرفان کبریاست و فی نی کجاست معرفت آنجا که فیض او و از ناشناسی میدهد از بس صوبه صوبه تمثیل این مقام بعرفانست آنچنان نسبت گریه را که نمائی باسمان و باید دانست که اول معامله وابسته بود بظلال چون از ظلال عروج کمال دفع شد معامله باطل راجع شد و این جا اصل راهم ندا و الوداد است

در داد و کار بغیب الغیب افتاد نصیب رونده این راه ایمان شهودی مرتب
 لاریب است که این مهریت از سیر نبوت سیر بر آورده و آن مایه است
 که از سماء ولایت طلوع شده در بنیقام بجایه و ذوق و شوق بے مزگی است
 و بے آرامی و بجای وصلت و حلاوت خرنی است و ناکامی کان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم دایم الحزن متواصل الفکر دلیلست برین دعوی

و سندیت برین معنی **هـ** اسی شربت در دو دوای دل مانده و چون
 اندن مقام کسی را بحال انضال و اگر ام ترقی می بخشند سیر در دایره کمالات اولو العزم
 نصیب فرمایند و وصل مفهم در بیان دایره کمالات اولو العزم این مخصوص
 بانبیاء اولو العزم است و به تبعیت و وراثت هر کرا باین مرتبه عظمی اشرف فرمایند
 بعید از الطاف کریمانه نیست و دور از مهر نامتناهی خداوندانه نی **هـ**
 باکر میان کارها دشواریست و درین دایره مراقبه انتظار فیض از این مرتبه
 مقدسه که کمالات اولو العزم از ان ناشی است مینمایند مشاء فیض ذات
 معرا که کمالات اولو العزم از ان ناشی است و مورد فیض هیئت وحدانی

که درین هر سه دوار یعنی

در رسالت و اولو العزم

جل جلاله و عظم نواله از اسرار

انبیاء و کرام علیهم السلام هر کرا



سالك است بداند

در کمالات نبوت

بتفصیل منقسم حقیقی است

این مقام از انوار این

میخواهند مشرف میفرمایند ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء والله ذو الفضل
العظیم مجاہدات را درین بارگاه و غلی نیست و ریاضات را درین درگاه
راهی نه بر هر کسی که نظر تفضل مینماید و هر کرا اینجا تطف می نگرند باین دولت
عظمی مشرف میفرمایند و باین موصفت کبری معظم میگردد و اند خوش گفت **س**
خود بخود آن مه دلداری بر می آید نه بزور و نه زاری نه بر می آید نه فیض
این هر سه مقام کمال الطف است و رک از ادراک آن عاجز است و فهم
از افهام آن قاصر درینجا یافت و ادراک علامت نارسائی است نکارت
و بهالت نسبت و صفائی وقت و اطمینان و اتباع هو ما جاء به المصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم و کمال و سعت نسبت باطن و بیکیفی و یاس و حرمان
دست میدهم معارف اینجا شرایع است و پس سالکان این مقامات مقصود را
از اثبات هر نسبت به ترمی فرمایند چه نسبت اتحاد و علینیت که ارباب توحید و جود
در وجوب و ممکن دارند چه نسبت ظلیت که اصحاب توحید شهودی در خالق و مخلوق
مقرر نمایند العبد عبد و الحق حق ما للتراب و رب الارباب درینجا
واضح می شود و از نسبت کمالات بندت نسبت کمالات رسالت بزرگتر و
نازک تر است و از نسبت کمالات رسالت نسبت کمالات اولوالعزمین
قبیل است بسبب کمال بزرگی و لطافت صاحب این مقام خود را از نسبت
خالص می بیند و هیچ فیض و برکت در خود مشاهده نمی نماید ازینجا است که

حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مکتوبات شریف خود ارقام فرموده اند که درین مقام نزدیک است که نزدیکان دوری میجویند و اصالان راه هجوری می پویند قوت در ایمانیات از نتایج این مقام است و تقویت در عقاید حق از ثمرات این بستان حضرت ایشان مقلبی و روحی فداه میفرمودند که درین هر دو کمالات اخیره معامله بفضل می افتد اما بتلاوت قرآن مجید البته ترقیات واقع میشود و این بنده لاشی راقم سطور نیز این معامله را مشتاقانموده است موافق وجدان خود و الله سبحانه اعلم بحقایق الامور کتھا باید دانست که هر چند درین کمالات معامله سالک منوط بر فضل است لیکن بنده هیچ کم از هیچ موافق مشاهده خود گذارش می نماید بمصدق ۵ شینده کی بود مانند دیده بن شایه فضل از عنایت شیخ کامل جلوه گر میگردد و او که نقاب از چهره محبوب میکشاید و در بزم محبان آورده و لہا را می باید واسطه دیدن محبوب است رابطہ طالب و مطلوب است دوست که بی پرده نموده مرا ۵۰ چهره دلدار بمن مستلا ۵ یعنی شہ جلہ غلام علی ۵۰ کاشف اسرار خفی و جلہ قطب جهان غنث زمین و زمان ناظم نہ و اُرہ آسمان حاصل کلام آنکه حضرت ایشان کار من کینه درویشان صرف از عنایت و توجه فرموده اند و آنچه درین راه کشاده است بہت شریف خود

کثوره اندکار بنایت مرشد است که در ضمن آن بنایت حضرت حق جل
 شانہ مندرج است **حکمت** بنایت توای بنده نواز بهر تر هزار
 سال تسبیح و نماز بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین طریقه شریفه مجدد
 بعد از ملی کمالات نشسته بد و طریق تسلیک میفرمایند که یکی تقدیم سلوک حقایق
 بر انبیا و دیگر بالعکس آن و حضرت ایشان ما که برین لاشی راقم سطور توجه
 بطریق اول فرموده اند بهیچون پنج ترقیم می نمایم و **صل** ششم در حقیقت کعبه
 ربانی فیض این مقام که حقیقت کعبه ربانی است مخصوص به بیست حدانی
 است درین دایره مراقبه ذاتیکه مسجود له ملکات است و حقیقت
 کعبه حسی که عبارت از دست مینایند مشار فیض ذاتیت باعتبار مسجود
 و مورد فیض بیست و حدانی سالک است که بعد از تصفیه لطایف عالم امر
 و عالم خلق حاصل شده است در مقام ظهور کمال عظمت
 و کبریای حضرت ذات
 و تقدس که سالک خود را
 عظمت و کبریائی او سبحانه
 درون سادات عظمت و کبریائی او رفتن و خود بودن امر است
 غیر ممکن آنجا که صفات و اعتبارات را با وجود این محرم رازی و برزم ارا
 در خلعت ندرتند تقابل نمیری یعنی عشاقی بجه طور پسندند

حقیقت کعبه معظمه

مقابل کئے تو اند شد کسی با چشم فاش کہ پر گر ویدہ از آسیب ہم صفہا مگر
 باید دانست کہ یک حقیقت کعبہ است و یک صورت و شک نیست
 کہ در میان صورت شی و حقیقت شی مناسبتی می باشد مثل مناسبت
 ظل با صل و صورت منظر اسرار حقیقت می باشد و ظل بصورت اصل جلوه
 می نماید پس حقیقت کعبہ ربانی کہ مسجود ممکنات است از عالم بیچون است
 و صورت او کہ درین عالم چون جلوه گر است منظر آثار آن حقیقت است
 و امر بسجده نمودن بطرف صورت کعبہ برای ہمین است کہ منظر آثار حقیقت است
 پس سجده حقیقت راست کہ عبارت از مسجودیت حضرت ذات است و بطرف
 صورت واقع است کہ صورت منظر اسرار است از نیجا الکعبۃ اذا رفعت
 عن مکانتها بزیارت اصحاب الکرام ففی تلك الحال
 جازت صلوۃ المتوجہین الی ارضها اسرار حقیقت کعبہ کہ عین
 ذات است تعالی و تقدس چہ اظهار نموده آید کہ الفاظ با دالی آن
 معانی مصاعده نمی نمایند این قدر بیان نموده می شود کہ آن حقیقت را
 کہ بیچون و بیگون است او از او را کہ دوہم و خیال مہر است اگر
 فرضاً درین عالم چون مثالی باشد و حال آنکہ او از مثال و تمثیل و راد الہ
 بسوا و دیدہ محبوبان نازنیان و ببرد یک چشم شاہدان جا و دوطراران
 بود کہ فریبندہ و لہاسے عاشقان سوختگان است و ریابندہ ہوش

نظاره گیان خود رنگان و صورت کعبه که متلبس بلباس سیاه است
 مشعر از اسرار آن درگاه است **ه** که بصفت جاسیه سیاه آمیخته
 نوره طلعت ماه آمده به بعض کمالان از مرادان می باشند که این
 مقام عروجی واقع می شود از حقیقت قرآنی نصیبی می یابد و وصل بهم
 در بیان حقیقت قرآنی حقیقت قرآنی عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
 است تعالی و تقدس که قرآن شریف از آن ناشی است باید دانست

و

که در این دایره مراقبه مبدد و سعت بیچونی حضرت

ذات که عبارت از حقیقت قرآنی است

می نمایند مشاء فیض مبدد و سعت بیچونی

حضرت ذات است و مورد فیض سلطنت حدانی



سالک است که بیان آن در دایره سابق مذکور شد درین مقام حضرت

ایشان این راقم سطور را چون توجه فرموده بود و مدعی متقن احوال خود

در نظر آنجناب گذرانیده بود و دستخط فرمودند که آنچه نوشته اند درست

است و عبارت آن عرضی نیست روزی در حلقه حضور حاضر بودم که ناگاه

غیبی در ربود دیدم که مقامیست که ابتداء و انتهایش معلوم نیست **ه**

بود آن مقام لم یلے ابتدا بلے انتها بلے خالی ز نقصان و خلل بلے ابتدایی انتها

و متلون بهزاران الوان نه آن رنگها که تعبیر آن باین عالم نمایم و تمثیل آن

باین جهان تو اتم داد مگر اینقدر گفته می شود که اگر آن مرتبه بچون باین عالم
 چون جلوه گردد و کسوت مثال پوشد بزرنگ بر طامس نمایان شود در آن
 مقام آوازی بود بسیط معلوم شد که این آواز ملک العلام است جل شان
 که از ازل تا ابد متکلم بیک کلام است و از همین یک صوت جمیع صحف
 بظهور آمده اند اگر قرآن است از همین ناشی است و اگر تورات است
 از همین خارج **هـ** در کلامش متحر خرد ادراک است به فهم قسم
 ساختن از کوتاهی ادراک است به رافت اطلاق لب آنجا نشود و لیک گویند
 مبدا و وسعت بیچونی ذات پاک است به آه صد آه از اسرار این
 مقام عالی چه گفته آید که الفاظ بادا که آن معانی مصاعده نمی فرماید و
 نیز هر حرفی از کلام ربانی مانفی است از اظهار آن اسرار نهانی
الف میگوید که الله و راز الورا است و از دیده دانش مبر است
 اما از مجبان خود بهم راز است و بمردان خود دمساز آگاه باش و هر
 را مکن فاش مؤلف گوید **هـ** ای که بروی کشف شد این رازها
 او نیارد بر زبان اسرارها به حرف با اشاره میفرماید که بشری
لک وصل المحبوب و باریک لک رویته المطلوب اما بخود
 درین بارگاه معنی بیا و با کسی راز آن محفل اظهار منها للمؤلف **هـ**
 باش خاموش بیا در بزم یار جان و دل بروی زیبا کنش

حرف قا کنایه می نماید که ترک گفتگو کن و درین راه تگاپوی کن للمؤلف
 ه ترک کن ترک سوسی الله را ۱۰. دم فرن بعد ازین بچون چرا
 حرف قا میگوید که ثابت باش درین مقام و ساکت باش از بیان
 و کلام للمؤلف ه ثابت قدم آنکه اندر این راه ۱۰ از سر رود و
 نه دم زند آه حرف جلیه میگوید که جمال ذوالجمال را نظاره کن و
 دفتر فراق را پاره پاره کن اما با او پیوند و جدا از همه شو پس دست
 از بیان این معتمه بشو للمؤلف ه جمال او به بین و باش خاموش ۱۰
 که کار هیچگان را نیست با جوش ۱۰ حرف حا میگوید که حلاوت وصل
 را دریاب و زبان از تقریر آن تباب که حلو خوردن را روی می باید
 نه زبان درازی و گفتگو می شاید للمؤلف ه حیف صد حیف که راز
 تو گوید و لدار ۱۰ تو از آن راز بدل گویی و افشا سازی - حرف خا
 میگوید که اگر خازن امین این خزانه خاموش و اگر خاین این یا قوت
 و در وانه بخروش للمؤلف ه خواجه بلطف خود ترا دولت وصل
 گر دهد ۱۰ نفع تو در جفای دوست ورنه بسی ضرر دهد ۱۰ حرف دال
 میگوید که در رغر معارف صرف نمودن در غیر مصارف دال بر ابلهی
 است و شعر بر نا آگهی درین مقام دیده بینا بکشد و زبان گو یا بکشد
 للمؤلف ه در بزم خام ساتی و مهر و بروولی ۱۰ هر کس برسد از نو گویند

حرف ذال میگوید که ذاتیکه اینچنین محبوب باشد ذکرش در محافل نه مرغوب باشد
 للمؤلف ه ذکر حبیب خود بر قیام نمیکند؛ افشاء سر در انجمن جان نمیکند؛
 حرف سرا میگوید که رویت بدست آورد رعایت نگه دار ای روش را
 دیدن باید و ارزش را هفتن شاید للمؤلف ه روی نگار دیده ام
 گل ز بهار چیده ام؛ حبیب بیان در دیده ام از سخن آرمیده ام؛ حرف سرا
 میگوید که ز ایران ریاض قدس زنجیر در حریم او می جنبانند و از نهیت جلالتش زبان
 بکام می چسبانند و آن بے نشانش را دیده می آیند و خود را پیش غریزان
 نادیده می نمایند للمؤلف ه زان لب چون غنچه آوازی شنیدم در وصال
 از بیان زان و آن لیکن زبان کردند لال؛ حرف سین میگوید که سر
 در یار در خود رفتن عاشق زار است پس سر خود را در راه او در باز تا دور
 باز شود و چون در باز شود نظاره جمال او کن و از بیان آن مقام ترک گفتگوی
 کن للمؤلف ه سر او گر ترا شود مکشوف؛ گردن او بدان نه افشابه
 کمالان گفته اند ای رافت؛ ناز افشا و راز اخفابه؛ حرف شین میگوید
 شهود شاهد حقیقی بی دستگیری موجب صورت نه بند و اما شرط است
 سکوت و الا زبان در قصر زبان افکند للمؤلف ه شهود او چو میر
 شود ترارافت؛ پی مشاهده غیر دیده باز کن؛ شراب وصل بنوشی و
 نخل یک عیان؛ خمار و کیف و ذوق و سرور را ز کن؛ حرف صاد

می گوید که صاحب این مقام در عین وصال جانان بسان زر گیسو ایا دیده حیران
 است طاقت گویائی کجا و حیرات و انمائی که المؤلف **ه** صبر و قرار و
 خرد و عقل و هوش و از نغمی هر دو بگفتا خموش و حرف ضاد میگوید که مر
 تور در عرصه بیان این مقام آنست که رخس زبان توبی لجام است المؤلف **ه**
 ضررها دارد از بس گفتگوی راز او کو **ه** رضای یار و نفع ست ترک گفتگو کردن
 حرف طام میگوید که طالب و تعالی طال لسانه است جل سلطان و واصل
 او سبحانه کل لسانه است عز ثانه المؤلف **ه** طالب و آه کنان آمده و
 واصل او کل لسان آمده و حرف ظا میگوید که ظهور اصل وقتی شود که از ظلال
 و اری و چون از ظلال و اری آگهی و چون آگهی ظاهر بگیا نه و اری باش و باطن هم
 آغوش و کنار المؤلف **ه** ظاهر بگیا نه باطن آشنای طور یارانه چرخ
 بنهاد و ام حرف عین میگوید که عارف ذات را که چشمه علم و عین حکمت
 است اخفای عرفان خود نمودن عین مصلحت بلکه عرفان این مقام نکات
 است و علم جهالت المؤلف **ه** عارف آنست درینجا که نکات دارد
 عالم آنست درینجا که جهالت دارد و حرف غین میگوید که خواص
 این محیط بے پایان گویاست بے زبان المؤلف **ه** غوطه درین بحر خود دیده
 لیک بیانش کن نیست کار و حرف فا میگوید که فقیری در باطن از واصل
 عریانی مسرور بودن است و در ظاهر خود را مهجور نمودن المؤلف **ه**

فیض بریت وحدانی من می آید . ذ . لیک کیفیت آن فیض بنفقتن شاید
 حرف قاف میگوید که قرب در باطن و بعد در ظاهر نصیب تحمل مرد است
 که ظاهر با خلق باطن با جمیع وجان است للمؤلف ه قادر مطلق ز کمال کرم
 چونکه ترا قرب و در افتا : حمد بگو شکر بجا آر لیک : راز تقرب تو مکن بر ملا
 حرف کاف میگوید کامل است که با جود کمال خود را بکسوت نقصان
 اظهار کند و کمال خود را استار نماید : للمؤلف ه کمال انسان بقرب
 یزدان همین که خود را بعید داند : بیان ز قریب سخن ز وصلی نه گاه خواهد نه
 هیچ راند : حرف لام می گوید که لذت لبهای شیرین او در یاب و زبان
 از بیان کیفیتش بیاب للمؤلف ه لب شیرین اوست رشک نبات :
 بلکه عشاق راست آب حیات : نکته سیر او کنم گرفتاش : لب سپید لب که
 ساکت باش : حرف میم میگوید که محبت را در بر کشیدن محبوب مطلوب
 است و اخفا را از وصل نمودن مرغوب للمؤلف ه محمد عربی با و صد
 صلواة بوی : چسبیده است در مستشار مؤمن است : من دیوانه نیستم
 نه آن وصل دل آرائی : که باشد غیر من کس مطلع زین امر اخفائی : حرف
 نون میگوید که ندیم خلوتکده یار ناز نیز در خاموشی گزین است اگر نه
 اینچنین است کی همنشین است للمؤلف ه نور خسار کسی تا دیده ام
 شمع سان خاموش میوزیم ما : وای میگوید که واقف مواقع قرب

اذن بیان نمودن نمی نماید در خصت اظهار ساختن نمیزماید للمؤلف
 واقف اسرار قرب می شود این بدانکه اوست مراد الورا ثم و مراد الورا
 ها میگوید که هیت مرتبه اجدال هویت جلوه گر میگردد و این صورت که
 هرگاه محبوب از تنگنا رها گردد و وسعت ظهور میفرماید هوش و هواس از جانشان
 مواسلت می رباید در آن مقام طاقت گفتار گرا شود و وقت اظهار کجا ماند
 للمؤلف هر که ز وصل تو خورد جام بعد اشتیاق به هوش بگرد
 الوداع عقل گفت الفراق به یا میگوید که یسر امور تو در وصال نجاش
 ماندن است و محسراحوال تو در بیان حال زبان کشادن الحق که یار را در بر
 کشیدن کار اکل مردان فضیلتان است و اسرار را افشا نمودن شعار
 بوا هوسان کم استعدادان للمؤلف یار افشای راز یار کردن کی سرف
 این امانت ز بهر خاین سپردن کی سزد به بد اند که بعد از طی این مقام چون
 عنایت الهی شامل حال بنده لاشی می گردد و بواسطه توجه مرشد کامل فوق این
 مقام حقیقت صلوٰۃ منکشف می گردد و خطی از ان مقام فرا گیرد و وصل دوم
 در بیان دایره حقیقت صلوٰۃ حقیقت صلوٰۃ عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
 ذات است جل جلاله که
 دایره مراقبه کمال وسعت
 مورد فیض هیت وحدانی
 دایره حقیقت
 صلوٰۃ
 بیچینی حضرت ذات منیمان
 سالک است و غشای فیض

کمال وسعت بیچونی حضرت ذات تعالی و تقدس است ترقی درین مقام
 وابسته بافضال و اکرام است هر کرامی خواهند مینوازند حقیقت معامله خف
 یا محمد اِنَّ رَبَّكَ یُصَلِّے درین جا واضح میشود و ماهیت جز الصَّلوة مِعْرَاج
 الْمُؤْمِنِیْنَ درین مقام منکشف میگردد نسبت این مقام کمال لطافت و وسعت
 است خصوصاً در عین ادای صلوٰة مکتوبه آنچه صاحب این مقام را میسر شود
 گفتن راست نمی آید ارحمنی یا بلال بران دعوی حصول مطلوب است و
 قرءة عینی فی الصلوٰة شاید مشاهد محبوب للمولف **س** نماز رفع نماید حجاب
 چهره یار به نماز برقع کشاید از آن مه خرابه نماز هست که جزوی نه راحتی
 دلراست به پی وصال چو کبیر مرغ بسمل راست به درین مقام محبوب را
 بالمواجه دیدنست بی آنکه پرده و حجاب در میان حائل باشد و برقع و نقاب
 فاصل بود همین سبب است که درینجا کمال وسعت بیچونی جلوه گرمی گردد و
 تمام لطافت بیچوگنی مد نظر می باشد خصوصاً ساک را در ادای صلوٰة این حالت دست
 میدهد مقصود و معبود خود را دیده ادای صلوٰة می نماید گاهی پیش او بکمال خوشنودی
 و شادمانی قیام میکند و گاهی از کمال نیازمندی بجناب او رکوع می نماید و گاهی از
 خشوع و خضوع سر نیاز باستانه علیا می نهد و گاهی در حضورش بقاعده بندگان نشیند
س تقابل چون نباشد در صلوٰة از روی مقصودم به کمال وسعت بیچونی ذات
 است معبودم به بعد از طی این مقام اگر کسی را غایت الهی و شگیری میفرماید و

توجه مرشد کامل بحال او میگردد و بمقام عالی اربین مقام که کسی معبودیت صرفه است
 میرساند **هـ** من نه را اختیار خود میروم از قفا **هـ** او را و او کند غیرین
 میبروم کشان **هـ** ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
 العظيم **وصل** باز و هم در بیان معبودیت صرفه و آن مقامیت فوق
 مقام حقیقت صلوات درین جا

مراقبه بمخاط معبودیت حضرت

فیض ذاتیت که معبودیت

فیض صفت وحدانی سالک

نمی گنجید سیر ان مقام لا نهایت



دات می نمایند شتار

صرفه است و مورد

درینجا اطلاق وسعت

است یا یانی ندارد و فوق این مرتبه هیچ مرتبه نیست **هـ** الا لا تعالین درینجا سیر

قدمی مفقود است مگر سیر نظری باقی است خوش گفت **هـ** گفته **هـ** دل از

خود رفت و برگشتن نداند طبع ناسازش **هـ** برونک بلوی گل از بال بیرون است

پروازش **هـ** پرواز نمودن در آن مقام از بال و پر بیرون است دارد

قدم افروتن لکن الحمد لله که نظر را گنجایشی داده اند و عاشق بیچاره تشنه وصال

از آب زلال نظاره بازی محروم نفرموده اند درینجا نکته ایست شکر فدا اند

که سیر قدمی و سیر نظری که در آن حضرت جل سلطان اطلاق می کنند باین معنی

است که سالک با قدم سیر مینماید و باین نظر چشم نظاره میفرماید که اقدام درین

مقام لنگ نظر در آن بارگاه کوتاه است بلکه باین معنی است که اگر بطور فوری

آنرا تب و جوبی و یحیی باین مقامات جلوه گر گردد و سیرش از قدم میتوان نمود
تا نظاره اش از چشم میتوان فرمود بدانند که تا باین مقام سیر و سلوک یک جانب
تمام می شود و راهی که بحقایق الهیه میرود بانجام او میرسد و بعد این مقام
معبودیت صرفه که مقام لا تعین است ذاتیست صرفه و بخت از اطلاق
معبودیت هم در ادوار است نهایتی ندارد و پایانی نه پذیرد و آخر نظر هم کوتاه
نمیکند و سیرش بانجام نمیرسد خوش گفت آنکه گفت **هـ** و اما آن نگه
تنگ و گل حسن تو بسیار به گل چین بهار تو ز دامن گل دارد و به هم باین معنی
شعر عربیست **هـ** و آن قصید صاحب من بتبیح تسعه و تسعین
حرفا عن معالیه قاصرو و نیز دوسره هندی باین مضمون موزون است
هـ مصری کا پرست بهیو چو نیتی پو نچی آئے و آن که اپنا بهر لیو پرست
لیو بنجائے و راه دیگر که بحقایق انبیا میرود بعد از اتمام نمودن این براه
حقایق الهیه سیر و سلوک از آن راه می نمایند چنانچه حضرت ایشان ماقبل و روحی
فداه این بنده لاشی را تم مسطور را نیز بعد از حقایق الهیه تو جهات بحقایق
انبیا فرموده بودند و سلوک آن راه برین پنج که بعد از قطع دائرہ کمالات
ادلو العزم دائرہ خلت پیش می آید **وصل و واز دهم** در بیان
دائرہ خلت بدانند که خلت عبارت از حقیقت ابراهیمی است علی بنیا و علیه
الصلوة والسلام و آن انس و موالت حضرت ذات است تعالی و

وصل و واز دهم

تقدس بخود بی مزاحمت اغیار بلکه بدون لحاظ شان و اعتبار چو که حقیقت حضرت
 ابراهیم علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و التسلیم ناشی ازان مقام است - لهذا ایشان را
 خلیل الله نامیده اند **دائرة حقیقت ابراهیمی** و درین مقام مراقبه انس و موته دارد و نشاء
 حقیقت ابراهیمی است بنماید بنشاء فیض که عبارت از خلعت است ذاتی که انس بخود دارد و مورد
 فیض نیست و حدانی ساک است در اسرار این مقام

چه بیان نموده شود که نسبت اینی بکمال علو و وسعت است و لطیف و الطف و
 نازکتر نسبت کمالات غلاشه که کمال جهالت و نکارت دارد و نسبت او این نسبت
 البته ذوقی و کیفیتی پیدا می کند لیکن نه آن ذوقی که در قلب بودند این کیفیتی که
 در لطایف عالم امر روی مینود که آن از ظلال اسما و صفات ناشی بود و این از
 همه اسما و صفات بلکه از جمیع اعتبارات و راء الوراست آن از دایره تشبیه
 و این از مرتبه تنزیه خارج شده شستان ما بینینما درین مقام هر گز به کمال
 فضل می نوازند با ذوق یارانه و کیفیات خیلانه ممتاز میفرمایند و محبت و
 محبوبیت کیفیتی علامه است و در خلعت ذوقیت جدا اینی یارانه ایست
 که و راء عاشقی و معشوقی است **هـ** در میان ما و او یارانه ایست

گرچه من شنیدیم او جانانه ایست به ربطها دارم من از وی او از من به چون
 خلیل الله تمت ش سخن به انبیا درین مقام تابع حضرت خلیل الله اند علیهم الصلوٰۃ
 و التسلیات علوی این مقام از اتباع مله ابراهیم حنیفا که امر بحسب حد

و صل سیزدهم

صلی اللہ علیہ وسلم در باب کثرت صلوات ابراهیمی در بنی ترقیات می بخشد و هر گرا
 این دایره که بصورت دایره عظیم منکشف می شود محبت صرفه ذاتیه حقیقت
 موسوی است علی بنیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و بعد از طی این مقام خلعت آن
 مقام محبت پیش می آید و **وصل سیزدهم** در بیان دایره محبت صرفه بدائیه
 محبت مقایست که حقیقت موسوی علی بنیا و علیہ الصلوات والتسلیمات ازان
 ناشی است و در اسم شریف حضرت موسی علی بنیا و علیہ الصلوات که میم در اول
 واقع است دال بر مقام محبت است در بنی مراقبه ذاتیکه محبت خود
 و منشأ حقیقت موسوی است

بنیامند منشأ فیض ذاتیت

و مورد فیض نیست حدیث



که محبت خود است

کثرت صلوات موسوی

ساک درین مقام ساک

اللهم صل علی سیدنا

ترقیات می بخشد -

محمد و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین خصوصاً علی

کلیمک موسی و باریک و سلم در اسرار این مقام لب کشا و

و شمه از محبت بیان نمودن راز مخفی محبوب که با محبت است افشا شدن

است پس بر محبت جانبا ز لازم است که راز محبوب بے نیاز با کسی نگوید و

بجز محبوب خود هم نفسی نخوید این مقام بالا صیالیه مقام حضرت موسی کلیم الله است

علی بنیا و علیہ الصلوات والسلام و به تبعیت و در اشت هر گرا باین دولت

سرفراز فرمایند همین مقام است که سالک بتمام از رضای خود میگذرد و راضی بر رضای محبوب میگردد بلکه ازین مرتبه ترقی می کند که متلذذ به بلای او می شود چنانکه مشکف بعطای او آنکه گفته اند

منع و اعطای است یکسان عاشق^{یا} تشنه لب نشناسد از آب بقا سیلاب^{یا}
مشعر بر نارسیدن این مقام است چرا که منع درین مقام لذتها دارد عطا و بلا در اینجا فضلها دارد و بردلی که در آن خوشنودی نفس محب هم ثابت است بلکه همین مرغوب بخلاف این که صرف رضای محبوب است در مقام ولایت کبری که نفس راضی و مرضی می شود آن رضای دیگر است و این رضا دیگر در اینجا لذت و بلا کجا و کیفیت بر منع کو و در اینجا لذت و کیفیت تحقیق شتای ما بینهما للولف^و در بلا ذوقی محب را می شود و کیفیتها در

بلاها می شود و کی محب راضی شود ز انعام دوست و فرحتی چند آنکه در ایلام اوست و بعد از گذشتن این مرتبه محبت صرفه مقام محبت و محبوبیت منزه است که حقیقت محمدیست علیه وآله و اصحابه افضل الصلوات و اکمل التحیات بعدد الفاس المخلوقات و مرکز است آن دایره را اما بصورت دایره عظیم مشهود می گردد و وصل چهارم در بیان دایره محبت ممتزج

با محبوبیت حقیقت محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه محب و محبوبیت ممتزج مقام حقیقت محمدیست علیه وآله من الصلوات و افضلها و من التسلیات اکملها و اسم مبارک

وصل چهارم

آنحضرت که محمد است علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات دومیم اند یک محبت است و دیگر میم محبوبیت درینجا مراقبه ذاتیکه محب و محبوب خود است و منشأ حقیقت محبت علی الصلوات و السلام می نمایند منشأ فیض ذاتیت که محب و محبوب محبت ممتزجه محبوبیت خود است و مورد فیض هیت وحدانی سالک این مقام از بس عالی است فوق جمیع حقایق انبیاست علیهم الصلوات و البرکات دسمی حقیقت الحقایق است و در اینجا کثرت در و موجب ترقیات می شود خصوصاً این درود شریف که حضرت ایشان ماقبل و روحی فداه نقین میفرماید اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و اصحابه افضل صلواتك عدد معلوماً فک و باریک و سلم که لک این مقام بالا صالته مقام آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز از امتیان آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم باین دولت سرفراز فرمایند از اسرار این مقام چه اظهار نموده آید که درینجا هم محبت است و هم محبوبیت هر که درین بارگاه معطی دخل یابد و آله و شیدای روی زیبای گردد اما محبوب نیز فریفته اومی شود و در این مقام تهانه ازین سوشفتگی است بلکه از آنطرف هم فریفته محبت بهم از جانبین است و محبوبیت نیز از طرفین ۵

گر نه این احوال و ابرام و ای من
گر چه مجنونم چو لیلا میلم

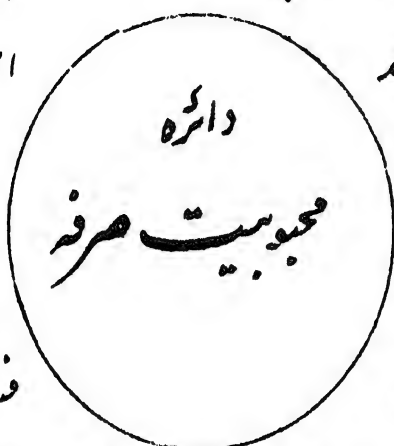
من بر او شیدا و او شیدا می من
بایل است او بر من و من بروام

وصل پانزدهم

زین طرف تنها نه شوق بالفراس
زان طرف هم اشتیاق کبریات

باید دانست که بعد از قطع این دایره محبت و محبوبیت متمرجه دایره محبوبیت
صرفه پیش می آید که مرکز آن دایره در اصل و منظر کشفی دایره عظیم می نماید
وصل پانزدهم در بیان دایره محبوبیت صرفه - بدانکه محبوبیت عبودیت
از حقیقت احمدیت علی صاحبها الصلوات والسلام و حقیقت این اسم مبارک

انحضرت است که احمد
و سلم فوق حقیقت
علیه من الصلوات
در این دایره مراقبه
است صلی الله علیه و آله
اسمی است که محمد است
افضلها و اتمها و اکملها
ذاتیکه محبوب خود است



نشار حقیقت احمدیت می نمایند مشاء فیض ذاتیت که محبوب خود است
و مورد فیض نبوت و حدانی سالک درین مقام نیز درود اللهم صل علی
سیدنا محمد و آل و صحبه افضل صلواتك عدد معلوما نك
و بارك و سلم ترقیات می بخشد اسرار این مقام گفتم نمی در آید و ایضا
این رازها را نهفتن شاید و کمال استار باید این مرتبه ایست که مخصوص آنحضرت
خاتم الرسل است علیه و علی و آله و صحبه من الصلوة افضلها و من التسلیات
اکملها و به تبعیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر هر کس پر توی ازین مقام
افتد و در از فضل نیست ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله

ذو الفضل العظیم و بالاد این مرتبه بیچ مرتبه نیست الاحب صرفه

وصل شانزدهم در بیان حب صرفه حب صرفه تعین اول است که مسمی به

تعین جی است در نیقام مراقبه ذاتی حب صرفه است می نمایند مشار فیض

ذاتیت که حب صرفه است و مورد فیض هیئت و صدائی

سالک در پنجاسیر

بسیر نظری می افتد از

مشکل



دور است مکان یارهی هی : شخص راست گفته و در صداقت رفته

ای اول تو در آئی اول : حیران ز تو انبیاء و مرسل : بالاد این

تعین اول بیچ مرتبه نیست الامرتبه ذات صرفه و محبت که مبر از جمیع تعینات

است که مسمی بمرتبه لا تعین است - وصل هفدهم در بیان لا تعین - بدانکه لا تعین

محبت از مرتبه ذات محبت است که از همه تعینات و راست و درینجا مراقبه ذاتیکه از و

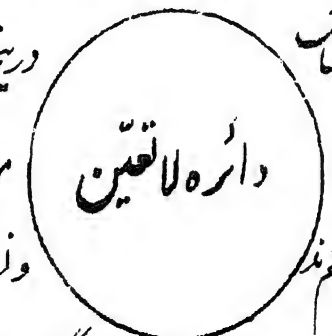
تعینات و راست می نمایند مشار فیض ذات بحت است که و راست از همه تعینات

مورد فیض هیئت و صدائی ملک

می افتد که از درک ادراک

را چه یار که درین بارگاه قدم نه

درگاه کند مگر کسی را که لطائف عشره او مصفا و مزگی می نمایند و معاملت اش هیئت



وصل شانزدهم

وصل هفدهم

میرسانند و از جمیع اعتبارات و تقیبات میرسانند آنرا درین مقام کمال فضل سیر
 نظری غایت میفرمایند **فایده** حضرت ایشان مقلبی و روحی فداه میفرمود
 که از ذکر لا اله الا الله و صدم بار محمد رسول الله بگوید عرج و جذبه حاصل می شود
 و اگر بعد چند بار محمد رسول الله بگوید عرج و نزول و رمی یا بدو اگر تمام کلمه بخواند ممد
 نمودل میشود و در کثرت ذکر اسم ذات جذبه می آید و از کثرت تهلیل فشار دست دهد
 و خواطر و آرزو کم گردد و از کثرت درود و ایهام های نیک بیند و از کثرت تلاوت
 قرآن مجید انوار بسیار میشود و از کثرت نماز تضرع دست میدهد انشاء الله
 تعالی سبحان **خاتمه کتاب** در بیان طریقه توجّه
 نمودن به ستر شدن با تقای ذکر و حضور و جمعیت و انوار نسبت و حصول
 صحت و عافیت که خاصه این خاندان عالیشان است باید دانست طریق
 توجه بر دل طالب آنست که دل خود را مقابل دل او داشته بهمت القای
 ذکر که از پیران رسیده است نمایند هرگاه دل طالب بچرکت فکر الله الله
 ذاکر شود و توجه بطیفه روح او نمایند باز بطیفه سر باز بطیفه خفی بعد از ان
 بطیفه اخفی باز بطیفه نفس پس از ان بطیفه قالب القای ذکر بهیت مذکور نمایند بعد از ان
 محسوس شدن حرکت ذکر در لطائف خمس عالم امر و لطیفه نفس و تمام اعضا بدن القا انوار
 جمعیت و حضور نمایند و هر یک لطیفه را درجه بدرجه منجذب بقوت فرمایند معمول است که سیم
 روز توجه القای ذکر بهر یک لطیفه می نمایند در سبت یک روز چون الله سبحانه همه لطائف ذاکر

و بهین طریق القای انوار هر مقام الا ماشاء الله تعالی می نمایند و بوقت توجه نمودن متوجه به پیران کبار باشند و بواسطه آنها از جناب آلهی فتح الباب طالب غایت گاهی صورت خود را صورت مرشد تصویریده توجه می نمایند و گاهی خود را عدم ساخته بجای آن خواجه نقشبند یا حضرت مجدد رضی الله تعالی عنهما داشته القای نسبت میفرمایند - توجه برای کشف - آنست که انوار قلب بر چشم سالک القای نمایند - و طریقۀ توجه بر اسے ازاله مرض - آنست که فاتحه بارواح طیبه حضرات پیران کبار نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بخواند و بوقت بار اسم مبارک یا شافی خوانده متوجه بطرف انوار فیض این اسم مبارک گردد و قنیکه اسم مذکور فایز بشود توجه باز ازاله مرض نمایند برین پنج که بهمت خود مرض را گرفته از بدن مریض جدا نموده پس شیت او بیا نوازند و بعضی چادر سفید برابر مریض فرش نموده بر او می اندازند و بعضی برگاهش برابر سر مریض ایستاده کرده بر آنها اندازند و بعضی بر پشت آب می اندازند و کلام در میان مریض و خود می دارند تا که مرض از مریض دفع شده باین سالب نکند و بعضی مرض را بر خود هم میگیرند و لا و ازاله از خود می نمایند تا نیا و طور اول که ازاله مرض نمود پس شیت مریض می اندازند اکثر عمل حضرت ایشان با قلبی روحی فذاه همین است چنانچه در مریضان مستشدان حضرت ایشان همین شایع و رائج است این عمل تا دو چهار گهر می برابر مریض نشسته می نمایند انشاء الله تعالی مرض با کلیتۀ رفع میشود یا فرصتی می گردد و نیز حضرت ایشان با قدس سره میفرمایند که مقابل مریض نشسته کلمه لا اله الا الله بخواند این معنی که ازاله نفی مرض نموده از لا اله الا الله اثبات شفا

دنیا زمندی و تضرعات و گریه و زاری بجناب حضرت باری کرده باشند در خلوتی که
 خالی از غیر و شما باشد این فقیر حقیر لاشی را بدعا یاد دارند و از مطالعه رساله شریفه
 بسیار خوش شدیم حق تعالی آنچنان کند که مضامین رساله شریفه کمالاً و تکمیلأ علی حسن
 الوجوه در شما و یاران شما ظهور کند و طالبان خدا را بهره یاب کند و حق تعالی
 آنچه آید و اجداد کرام شما را عطا کرده شما را عنایت کند و السلام علیکم و علیٰ من یسلم

سید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصہ احوال شریف حضرت

شاه رؤف احمد رحمۃ اللہ علیہ مصنف رسالہ

در تفسیر رونی خود آنحضرت تحریری فرماید رؤف احمد بن شعور احمد

بن محمد شرف بن رضی الدین بن زین العابدین بن محمد یحییٰ بن محمد والف ثانی

در خزینۃ الاصفیاء می آرد۔ شاه رؤف رحمۃ اللہ علیہ برادر خالہ

شاه ابوسعید قدس سرہ است اول باتفاق حضرت شاه ابوسعید

مرید شاه در گاہی شد و قیگہ حضرت شاه ابوسعید رجوع بحضور غلام علیشاہ

اورد و ی نیر با تبع وی حاضر خدمت حضرت شاه غلام علی شد و کلمات

رسید و وی کتابی از ملفوظات حضرت شاه غلام علی جمع کرده۔

بدر المعارف موسوم ساخته - و در باب مکتوبات و مقامات آنجناب
کتابی دیگر تحریر فرموده است - و کتابهای دیگر نیز در فقه - و حدیث
و تفسیر بسیار تصنیف فرموده است و دیوان رؤف نیز که پر از اشعار
و فارسی است از وی است - و در اشعار خود تخلص رافت یا و فرموده است
و نسبت شاه رؤف بحضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی بواسطه شیخ محمد محیی
فرزند خرد آنجناب میرسد شاه رؤف بعد حصول خرقه خلافت از شاه
غلام علی بجانب بلده بهوپال مامور شده و در آنجا رسیده قبول عظیم یافت
و صد ها کس در حلقه ارادت وی درآمدند آخر بعد وفات حضرت شاه
ابوسعید تا دو سال در هندوستان مانده قصد زیارت حرمین الشریفین
نمود - و در عین دریای محیط بر حمت حق پیوست وفات آن جامع
الکمال در سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه هجری است از رؤف

شاه رافت پادشاه دو جهان یافت از دنیا چو در جنت قرار
شده عیان رافت حبیب متقی سال وصل آنشه و الا تبار

نیز رافت عاشق نامی بخوان
باز جو سانش ز رافت اشوار

تمت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بیان طریقه نقشبندیّه مجددیه از حضرت غلام علی شاه صاقد سرّه
 الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ و اصحابہ
 اجمعین اما بعد این رساله ایست عجیبه و غریبه که مشتمل بر معارف بلند و
 علوم ارجمند که امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی بتعلیم و الہام الہی سجا
 بہ بیان این علوم منفرد اند مروی نیست از هیچ یکی از عرفان و آن علوم
 در مکاتیب شریفه ایشان مندرج است متعنا الله سبحانه بها - آنجناب
 فیضآب در نسبت میرسد بامیر المومنین خلیفہ رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم
 حضرت عمر فاروق و ابای کرام ایشان علما و اہل کمال بودند جد ایشان
 امام رفیع الدین امام نماز حضرت مخدوم جہانیاں بودند ایشان علوم دینی
 و علوم منطق و حکمت تحصیل کرده اذکار طریقه چشتیہ و قادریہ و
 سہروردیہ از والد ماجد خود تلقین یافتہ اشتغال بہ آن داشتند و طریقه
 کبرویہ از حضرت خواجہ یعقوب پیرخی کہ از اکل اولیای بود گرفته اند
 پس بخدمت شیخ المشائخ حضرت خواجہ محمد باقی نقشبندی احراری رسیدہ
 بحسن تربیت آنجناب بمقامات عالیہ و درجات سامیہ در قرب حضرت حق
 رسیدند و بمن ترتیب و فیض صحبت حضرت خواجہ از جنات مطلق بطریقه جدیدہ

امتیاز یافته از ائمه هدی و عرفان شده اند و رجع و تقوی و عمل بعزیمت
و کمال اتباع سنن مصطفویه صلی الله علیه و آله و سلم و کثرت عبادات طریق
انجناب بود از نیم شب نماز تهجد و التزام تلاوت پانزده سپاره مقرر
داشتند در دو گانه نماز تا صبح میگزرا نیند و وجود مسعود ایشان آیتی از
آیات الهیه است این علوم و معارف جدید از مواهب و هاب مطلق
عم نواله که بر ایشان فایض شده و تصرفات و کرامات و خوارق عادت
ایشان در مقامات شریفه مذکور است می فرمایند انسان مرکب از ده
لطیفه است پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق و هفت ولایت که آنجا سیر
تجلیات صفات و اسماست و چار کمالات و سه حقایق الهیه و سه حقایق
انسیا و و رای آن ارشاد نموده درین سیر حالات و کیفیات و علوم
و معارف و اسرار جدا جدا حاصل می شود علوم و اسرار بعضی را دست
میدهد و اند مقامات و درجات قرب تعبیر بدائره کرده اند دائره
بیحیت است و قرب بیچون و بیجهت و الا جائیکه خداست دائره کجا
است آیه شریفه رفیع الدرجات و حدیث صحیح لایزال العبد بقرب
الی درجه بدرجه قرب میرسد بحضرت ذات تعالمت و تقدست مشعر از
مقامات قرب دیست سبحانه در دائره امکان سیر آفاقی که آن دین
انوار و الوان در بیرون باطن است مشهود که دو انوار و کیفیات که

که در درون باطن می شود آن را سیر انفسی فرموده اند و اندراج نهایت در بدایت در این دایره درست میدهد در ولایت صغری که ولایت اولیا سیر لطیفه قلبیه که ناشی است از تجلیات افعالیه و استغراق و سجودی و کثرت ورود و حالات و جذبات و اگر حق سبحانه خواهد توحید و وحدی داد دهد و غیره کیفیات نقد وقت گردد و سیر لطیفه روح که ناشی است از تجلیات صفات ثبوتیه و سلب نسبت صفات از و اثبات آن بحضرت حق سبحانه و سیر لطیفه سر که ناشی است از شیونات ذاتیه و استغراق ذات در ذات حق سبحانه و سیر لطیفه خفی که ناشی است از صفات سلویه حضرت حق سبحانه و تجرید حضرت ذات از جمیع مظاهر و سیر لطیفه اخفی که ناشی است از شان جامع و تخلق با خلاق حضرت حق سبحانه مرحمت گردد و باین سیر لطائف خمس و مقتضیات آنها دایره ولایت صغری تمام گردد و چون توجه شش جهت نماید و انتظاری نماید شروع سیر در ولایت کبری می شود و این ولایت عبارت از سیر در اصول تجلیات خمس است و این دایره ثالثه است که متضمن سه دایره و یک قوس است در دایره اولی مراقبه اقریبیت حضرت ذات است موافق این آیه شریفه که سخن اقرب الیه من جبل الورد و ذکر تهلیل بزبان که اینجا موجب ترقی می شود تجمال نیز مورد فیض درینجا لطایف خمس اند بشرکت لطیفه نفس نصف سافل دایره اولی مشتمل بر تجلیات

اسما و صفات زایده است و نصف عالی آن متضمن اعتبارات و شیون ائمه
 دایره ثانیه اصل دایره اولی است و دایره ثالثه اصل دایره ثانیه
 و قوس که نصف دایره است اصل دایره ثالثه است درین مراقبه
 محبت یجبهه و یجبهه می نمایند مورد فیض درینجا لطیفه نفس است هرگاه
 دایره اولی تمام گردد مراقبه و ذکر در دایره ثانیه باز و دایره ثالثه باز
 در قوس معمول است درین ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم السلام
 و توحید شهودی و فنا فی آنا - و زوال عین - و اثر و استیلاک و اضحلال
 و نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر - و تسلیم در رضا که چون و چرا بر
 مجاری قضا نماید وجود ممکن را بر تو وجود حضرت حق یافتن و توابع وجود را
 بر تو وجود توابع وجود او سبحانه دیدن و فنا فی صفات ردیه و تخلق با خلق
 نیک دست میدهد و به حصول اینهمه تجلیات ظلال اسما و صفات تجلیات اسمائی
 و صفات و اصول آن سیر اسم الظاهر تمام میشود من بعد سیر تجلیات مسمی
 الباطن و حالات آن پیش می آید و این دایره رابعه از مقامات است و
 این سیر را ولایت علیا مقرر کرده اند درینجا نماز نافله با طول قنوت و مراقبه
 مسمی الباطن موجب ترقی می شود بعد از آن سیر تجلی ذاتی و الیمی می شود و این
 تجلی ذاتی و الیمی را تمهید کلمات نبوت کرده اند و این دایره خامسه است
 و تجلیات ذاتیه درجات دارد اول کلمات نبوت است درینجا مراقبه و

از اعتبارات می نمایند و لطیفه عنصر خاک در اینجا مورد فیض است تلاوت
قرآن مجید در اینجا ترقی می بخشد و مکات در حالات باطن و سیرگی و کیفیت نفوذ
می شود در اینجا یقین قوی در عقاید متقه پیدا می شود و استدلالی بی یی میگردود
و کیفیت و اسرار حروف مقطعه قرآنی اگر خدا خواهد حاصل می شود و درجه دوم
تجلی ذاتی و اُره کمالات رسالت است و درجه سوم و اُره کمالات اولو العزم
درین هر دو و اُره مورد فیض بهیئت و حدانی است که ساکت بعد تصفیه و حصول
فناء لطائف خُسه عالم امر و تهذیب لطایف خُسه عالم امر و تهذیب لطایف
عالم خلق دست داده و اُره ساوئه کمالات رسالت و اُره سابعه کمالات
اولو العزم است مراقبه و توجه بحضرت ذات بحت که منشاء کمالات نبوت است
و در کمالات رسالت توجه بحضرت ذات باین حیثیت که منشاء کمالات رسل است
است و در کمالات اولو العزم توجه بحضرت ذات بحت باین حیثیت که منشاء کمالات
اولو العزم است می نمایند و حقایق سبعه هفت و اُره است در اینجا سیر مورد
فیض بهیئت و حدانی است و در این دو اُره تلاوت قرآن مجید خصوصاً در
نماز ترقی می بخشد بعضی اکابر بعد حصول کمالات ثلاثه سیر حقایق انبیا
علیهم السلام مقرر نموده اند و اُره خلت حقیقت ابراهیمی است علیه السلام
در اینجا مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه حقیقت ابراهیمی انس حضرت ذات و چو دنیا
است می نمایند و صلوة ابراهیمی در اینجا می خوانند باز و اُره محبت و ائمه خود است

و در اینجا مراقبه حضرت ذات که نشاء حقیقت میسویت میکنند و درود اللهم
 صل علی سیدنا محمد و علی اخوانه من الانبیاء خصوصاً علی
 موسی کلیمک و سلم - ورود می کنند باز دایره محبت ذاتیه بمنتهی
 با محبوبیت ذاتیه حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم - و اینجا مراقبه
 حضرت ذات اوسبجانه بلحاظ آنکه نشاء حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم
 می نمایند و باز دایره حقیقت احمدی محبوبیت صرفه ذاتیه است و اینجا مراقبه حضرت
 ذات اوسبجانه بلحاظ آنکه نشاء حقیقت احمدیست صلی الله علیه و آله و سلم باید نمود و
 در دایره حب صرفه ذاتیه مراقبه حضرت ذات بلحاظ آنکه نشاء حب ذاتیه است
 می نمایند و کثرت صلوة - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَ
 أَصْحَابِهِ أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَعَدَدَ مَعْلُومَاتِكَ وَ بَارِكْ وَسَلِّمْ
 کذلک - درین مقامات ترقی می بخشد بعد ازین مرتبه دایره لائقین اطلاق
 حضرت ذات است باز بعد حصول حقایق الهیه دایره حقیقت کعبه حسنی است
 است و آن عبارت از ظهور عظمت و کبریای حضرت ذات است و اینجا
 مراقبه حضرت باعتبار مسجودیت آن مکانات را میکنند باز دایره حقیقت
 قرآن و آن عبارت از مبدء و وسعت حضرت ذات است و اینجا مراقبه مبدء
 وسعت حضرت ذات که نشاء حقیقت قرآن است میکنند باز دایره حقیقت
 صلوة و آن عبارت از کمال وسعت حضرت ذات است و اینجا مراقبه

بهین لحاظ باید من بعد دایره معبودیت صرفه و اینجاسیر نظری می تواند شد نه
 سیر قدمی که آن در مقامات عابدیت می شود - انبیت اسامی مقامات
 و مراقبات طریقه احمدیه علیه الرحمه که تفصیل آن در مکتوبات شریفه مندرج
 است هر که مراقبه در هر مقام نماید خطی از آن خواهد یافت و توجه مرشد
 ترقیات خواهد نمود بیت بی عنایات حق و خاصان حق : گر ملک باشد سیه
 هستش ورق : رحیم الله سبحانه - بدانکه در ولایت ثلثه ظهور کیفیات
 می شود از بخودی و استغراق و توحید و جودی و استهلاک و اضمحلال و
 توحید شهودی و فناء آنها - و در کمالات ثلثه - و حقایق سبعة - و لطایف
 باطنت و وسعت و بیزنگی ها در نسبت باطن و قوت در ایمانیات و عقاید
 بهم میرسد و کسکه کثرت مراقبات در این مقامات عالیه می نماید و ربطت
 و بیزنگی در مقام فرق می تواند کرد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
 بدانکه همه کس را از این طریقه باین مقامات رسیده اند هر جا که خدا خواست
 به آن درجه قرب اطمینان یافت پس در احوال اصحاب این طریقه اختلاف
 بسیار است به مجرد اخذ طریقه کسی مجدوی نمی شود و علوم و معارف و حالات آن
 میباید بدانکه هر دایره ازین مقامات قریب به نهایت است تمام شدن دایره اعتبار
 که آنچه خط و حصه سالک در نبوت مقدربود بصورت تمام شدن ظاهر شده و الا
 تمام شدن دایره مقامات قریب به نهایت است معنی نذر و کم کسی باشد که سپرد

عیان بنید و الایمه کس بوجدان خود تعبیرات در احوال خود می بیند و این وجدان را
نظر کشف چهل گفته اند بدانند حضرت مجدد رضی الله عنه تهذیب و تسلیک لطائف عالم
امر جدا جدا میفرمودند بعد حصول فنا و بقا و احوال و اسرار هر لطیفه به ترتیب و تهذیب
لطائف عالم خلق میبرد و اخذ اما فرزندان گرامی آن حضرت باین رگان دیگر سیر لطیفه روح
و سیر خفی و اخفی موقوف داشته ترکیه لطیفه نفس اهرم داشته که در ضمن سیر لطیفه قلب آن
لطائف را تهذیبی حاصل می شود فقط

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم بیان محل سلوک و نسبت طریقه مشتمله بریه

مکتوب حضرت شاه غلام علی صاحب علیه الرضوان - بعد حمد و صلوة معلوم نمایند
مقامات اصطلاحاً که در طریقه علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقررات
در هر درجه از آن کیفیات و حالات انوار و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه محبت
بهر چه اضرایع نماید - و مقامات عشره از توبه تا رضا اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فایده
در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیاری شود - و در سیر لطیفه قلبی که مراقبه احدیت صرفه باز مراقبه
محبت می نمایند بخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها و غیره دست میدهند و در سیر
لطیفه نفس مراقبه اقریب و محبت معمول است - و استهلاک اضحلال و فحای انا و غیره
حاصل میشود - و در سیر لطائف عالم مطلق و اعظم خاک فیض بر عناصر شسته می آید -

و مناسبتی به تجلیات مسمی الباطن و ملاذ اعلیٰ علیهم السلام و تهذیب لطیفه قالیبیه می یابد
و در کمالات ثلثه بزرگها و لطافت نسبت باطن فرموده اند - و در حقایق سبعة سعبت افوار
وید است آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام و ادواق محبت ذاتیه
ثابت است مع تیار کر اواید و سلیشن که باشد به الی آخر ما قال -

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت نامه از حضرت خواجه عبدالحق عجد و ابرای

از حضرت خواجه عبدالحق عجد وانی قدس سره وصیت نامه است در ادب و طریقت فرزند
مسعود خود خواجه اولیا کبیر نوشته اند برخی از آن درینجا ایراد فرموده اند که وصیت میکنم ترا
پس من بعلم و ادب تقوی و در جمیع حال و برهه باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت جماعت باشی
و علم تفسیر و فقه و حدیث آموزی از صوفیان جاهل به پرستیزی و همیشه نماز جماعت گزاری هر طریقه
مام و نمودن نباشی و هرگز طلبت مکن که شهرت آفت است و منصب بشود و ایم گننام باش و
در قبایله نام خود ننویس بجای قضا حاضر شو و همان کس مباحش و بوحایا مردم در میا و با ملوک
و ارباب ملوک صحبت مکن و در خانقاه نشین و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق پدید آرد
در وقت و بسیاری ع دل را بمیراند و بر سماع انکار مکن که سماع را اصحاب بسیار اند - کم گو
و کم خور و کم خسب و از خلق بگریز همچنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت خود باش و با
امردان و زنان و مبتدعان تو نگران و عامیان صحبت مکن - حلال خور و از شرب پرهیز
تا توانی زن خواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بیا و دهی بسیار بخند و از خنده

قهقهه اجتناب کن که خنده بسیار دل را بمیراند و باید که در همه کس چشم شفقت بگری
 و هیچ مرد را حقیر نشمری - ظاهر خود را میارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن است
 و با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی نخواه و کسی خدمت مغرور و مشایخ را بمال متن و جان
 خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن که منکر ایشان هرگز رشکاری نیابد - بدینا و اهل دنیا
 مغرور مشو باید که دل تو همیشه اندوگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص
 و دعا تو بضرع و جامه تو کهنه و رفیق تو درویش و مایه توفقه و خانه تو مسجد و موسی
 حق سبحانه و تعالی و کار دین امروز بر فردا بینداز که از وقت فرصت غنیمت است
 و هر دم را آخر شماری و در نماز و دیگر عبادات کاملی و سستی نیاری -

وصیت بزرگان دیگر که میفرمایند چهار هزار کتب اندیم ازین چهار سخن
 اختیار کردیم ای نفس حلیم کار کن که بهالت همه کس کند و بنا دست رسی کن که با
 دولتندان همه کس کند و بوقت عصفه حلیمی کن که در استی همه کس کند و در دل بندگی حقیقا کن که
 ظاهر همه کس کند - دیگر بزرگی فرموده است که چهار هزار شتر کتاب اندیم و از این چهار سخن اختیار
 کردم یکی آنکه ای نفس آنچه ترا حق تعالی منع کرده است آزان باز آ و الا از ملک او بدر شو -
 دوم آنکه ای نفس اگر طاعت او میکنی کن و الا روزی او مخور سوم آنکه ای نفس قیمت خویش
 را ضعیف باش و الا خدا دیگر طلب کن تا ترا بیشتر دهد چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه
 داری اول جائی بهمرسان که ترا حق تعالی نه بیند و الا مکن فقط

تمام شد

